

چون دوست دشمن است، شکایت کجا برم؟

(۲)

۶- نگاهی به ساختار سازمان چریک‌های فدایی خلق (۱۳۵۷-۱۳۵۵)

خواندن آنچه شیدا نبوی درباره‌ی نوشته‌ی مجید عبدالرحیم‌پور به قلم کشیده، خجالت‌زده‌ام می‌کند. به یاد ارزان‌ترین پلمیک‌های جوانان تازه چپ شده‌ی آغاز دهه‌ی ۵۰ خورشیدی می‌افتم که سرشار بود از برخوردهای شخصی، مسائل خصلتی و انگیزه‌شناختی حریف، بی‌هیچ منع و محظور اخلاقی! گونه‌ای ترور شخصیت! از بازگویی این‌گونه برخوردها و بی‌حرمتی‌ها که در پهنه‌ی همگانی جا ندارد در می‌گذرم و تنها به آوردن یک نمونه از برجسب‌های زنده‌ی شیدا نبوی بسنده می‌کنم: «اصولاً موردی نیست که او [مجید] مسئولیت کاری را که کرده است به عهده بگیرد. همیشه دیگران مقصردند». و این حکم مطلق و "اصولی" بر پایه‌ی ارزیابی‌ست که یکی از "جوانان سابق"، نسبت به "جوان سابق" دیگری پیدا کرده بود، حدود نیم قرن پیش!

همین جا باید بگویم که ما (تورج اتابکی و ناصر مهاجر) از مجید عبدالرحیم‌پور خواسته بودیم چندوچون زندگی در خانه‌های تیمی چریک‌های فدایی خلق را برایمان بنویسد؛ به اعتبار اینکه از سال ۱۳۵۲ به عضویت سچفخا در آمد، در آستانه‌ی انقلاب یکی از اعضای مرکزیت آن سازمان بود و اینک تنها بازمانده‌ی رهبری پیش از انقلاب آن جریان تاریخی جنبش چپ ایران است. از شیدا نبوی باید پرسید: در گزینش مجید عبدالرحیم‌پور همچون یکی از راویان زندگی سچفخا پیش و پس از ضربه‌ی بزرگ ۸ تیر ۱۳۵۵، ویراستاران کتاب آیا اشتباه کرده‌اند؟ به هر رو ناگزیریم که مرور شیدا نبوی را بر نوشته‌ی مجید عبدالرحیم‌پور از دیده بگذرانیم که این‌گونه آغاز می‌شود:

«در این بخش قربانعلی عبدالرحیم‌پور (مجید) در پنجاه صفحه‌ی تناقض و پر پیچ و خم، در قالب یک عقل کل یا خرد برتر به شرح سرگذشت خود و سازمان و رفقاییش می‌پردازد. به این نوشته بیشتر از دیگران می‌پردازیم چون پر از تناقض است و مطالب نادرست، و ویراستاران و کارشناسان به هیچ‌کدام از اینها توجهی نداشته‌اند!»^۱

چند بار نوشته‌ی عبدالرحیم‌پور را با نگاهی موشکاف خواندم و کوشیدم "مته بر خشخاش" گذارم. اما نه تناقض‌ها دیدم و نه هیچ پیچ و خمی. تنها "تناقض" درباره‌ی تاریخ تشکیل مرکزیت سچفخاست، پس از ضربه‌ی بزرگ ۸ تیر ۱۳۵۵. عبدالرحیم‌پور در راهی دیگر، تاریخ شکل‌گیری مرکزیت نوین را بهار ۱۳۵۶- به گمانی فروردین- دانسته؛ در حالی که در مصاحبه با پرویزقلیچ‌خانی (آرش شماره‌ی ۷۹) گفته است: در زمان "تصفیه"ی زنده‌یاد عبدالله پنجه‌شاهی- که هنوز تاریخ دقیق آن جنایت دانسته نیست- «مرکزیت سه نفره نداشتیم». شیدا نبوی می‌تواند هرگونه که بخواهد این ناهم‌زمانی را تفسیر کند. اما ناگزیر است آنچه را که در سر می‌پروراند برپایه‌ی سند موثق، شاهد دقیق، قرینه‌های تاریخی و... به اثبات همگان برساند. این نیز روشن است که در روایت مجید عبدالرحیم‌پور، سبب ضربه‌ی تیر ۱۳۵۵ با آنچه در روایت شیدا نبوی برجسته شده، همسان نیست و این ناهمسانی برای کسی که به "روایت راستین" باور دارد، به معنای بی‌اعتبار بودن روایت‌های دیگر است! و حال آنکه نه نبوی و نه عبدالرحیم‌پور، در پی رمزگشایی ضربه‌ی بزرگ نبوده‌اند و از کنار آن گذرا گذاشته‌اند؛ برخلاف اصغر جیلو و کار ماندنی‌اش: رمزگشایی از رویداد ۸ تیر.^۲

ناگفته نماند در روایت مجید عبدالرحیم‌پور یک اشتباه به چشم می‌آید که چشم ویراستاران کتاب را نگرفت، و آن تاریخ مرگ علی میرابیون (از اعضای گروه تبریز سچفخا) است. عبدالرحیم‌پور نوشته که میرابیون «کمی پس از ضربات ۵۵» کشته شد و این درست نیست. درست، تاریخی‌ست که در فهرست‌های جانباختگان جنبش فدایی آمده و شیدا نبوی نیز به

همان استناد کرده است؛ یعنی ۶ بهمن ۱۳۵۶. مسئولیت این اشتباه در تحلیل آخر با ویراستاران است. اما همین جا بگویم، از سوی تورج اتابکی و از سوی خود، که این از اندک‌شمار تاریخ‌هایی‌ست در نوشته‌ی مجید عبدالرحیم‌پور که از بازبینی ما دور ماند.

ایراده‌های دیگر شیدا نبوی به پاره‌ای از داده‌های روایت مجید عبدالرحیم‌پور یک‌سره نادرست است و نشانه‌ی آگاهی اندک او نسبت به پیشینه‌ی دیدگاه‌های گوناگون در سچفخا. اینکه عبدالرحیم‌پور نوشته است «نظرات مسعود از سال ۵۲ به زیرسؤال رفته بود»^۳ بی‌تردید درست است. چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود را که نقد سنجیده‌ی دیدگاه‌های زنده‌یاد مسعود احمدزاده است، بیژن جزنی در پائیز سال ۱۳۵۲ به پایان رساند. این کتاب در میان فدائیان زندانی دست به دست می‌گشت و به بیرون از زندان هم رسیده بود و به حمید اشرف نیز.^۴ حمید اشرف که در گروه جزنی - ظریفی آموزش و پرورش سیاسی پیدا کرده بود، با مسعود احمدزاده درباره‌ی وجود شرایط عینی انقلاب هم‌نوا نبود؛ چه پیش و چه پس از سیاهکل.^۵ مهرداد وهابی و این نگارنده بر پایه‌ی سندهای سچفخا، واقعیت این ناهم‌نوایی را نشان داده‌ایم؛ در بنیادها و سیر اندیشه‌ی چریک‌های فدایی خلق (۱۳۵۷ - ۱۳۴۶). همان نوشته‌ی ۹۴ صفحه‌ای که شیدا نبوی نمره‌ی «بسیار خوب» به آن داده است! چرا؟ نمی‌دانم.

گفته‌ی مجید عبدالرحیم‌پور درباره‌ی انتشار نبرد با دیکتاتوری شاه در خور یادآوری‌ست. برخلاف گفته‌ی شیدا نبوی، نخستین چاپ نبرد با دیکتاتوری شاه از سوی سچفخا به سال ۱۳۵۶ باز نمی‌گردد. عبدالرحیم‌پور می‌گوید که «این کتاب تا ضربات ۸ تیر ۱۳۵۵ در اختیار همه‌ی تیم‌ها قرار نگرفته بود و تنها پس از ضربات بود که در اختیار همه‌ی تیم‌ها قرار گرفت و منتشر هم شد».^۶ ناهید قاجار هم در روایت خود اشاره دارد به اینکه: «روز ۹ اسفند ۱۳۵۵ ما با برداشتن اسناد دو صفر... دو مسلسل، مقداری پول و یک کیف بزرگ پُر از کتاب نبرد با دیکتاتوری شاه بیژن جزنی... خانه را ترک کردیم.»^۷ پیش‌تر گفته شد که بیژن جزنی نبرد با دیکتاتوری شاه را در سال ۱۳۵۲ به پایان برد و سچفخا آن را در سال ۱۳۵۴ به چاپ رساند.^۸ نبرد با دیکتاتوری شاه برای نخستین بار در فروردین سال ۱۳۵۴ و هم‌زمان با کشته شدن بیژن جزنی، در لندن به چاپ رسید؛ از سوی ۱۹ بهمن تئوریک، زیر نام مبرم‌ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه‌ی کنونی، بی‌نام نویسنده. در بازچاپ کتاب است که نبرد با دیکتاتوری شاه نام می‌گیرد و نام نویسنده‌اش به میان می‌آید. این کتاب مهم به شکل‌ها و اندازه‌های گوناگون به ایران فرستاده شد و بر محفل‌های پیشروی هوادار فدایی اثر گذاشت. از محفل‌های سیاسی که پیش از ضربه‌ی ۸ تیر ۱۳۵۵ نبرد با دیکتاتوری شاه را خوانده بودند، محفلی‌ست که دیرتر گروه محمدرضا یثربی خود را خواند.^۹ اصغر جیلو از رهبران آن محفل گواهی می‌دهد که پیش از ضربه‌ی بزرگ ۸ تیر ۱۳۵۵ و در جریان گفتگویی که با محمدرضا یثربی برای پیوستن به سچفخا داشت، از باور گروه به تره‌های بیژن جزنی گفت و از یثربی شنید: «سازمان هم بر نقطه نظرات رفیق بیژن استوار است».^{۱۰}

اشاره‌ی عبدالرحیم‌پور به نشست‌ی در تابستان ۱۳۵۴ با شرکت بهروز ارمغانی، صبا بیژن‌زاده، «مسئول یک تیم دیگر» و شخص خودش که در دستور جلسه‌ی آن «بررسی نوع رابطه با حزب توده‌ی ایران...» نیز قرار داشت، منطقاً درست است. شیدا نبوی اگر از تاریخچه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران شناخت داشت و کتابچه‌ی اعدام انقلابی عباس شهریاری مرد هزار چهره را ورق زده بود که سچفخا در همان سال ۱۳۵۴ انتشار داد، نمی‌نوشت: «این حرف درست نیست، چرا که در سازمان و در آن سالها، کسی در مورد رابطه با حزب توده بحث تازه‌ای نداشت».^{۱۱} شیدا نبوی انگار نمی‌داند که بحث درباره‌ی حزب توده و یا هر جریان دیگری در سازمان‌های سیاسی، تنها به بود و یا نبود «بحث‌های تازه» باز نمی‌گردد؛ به ضرورت‌های مبارزه‌ی سیاسی بازمی‌گردد. اما روشن است که خبر ندارد در آبان ۱۳۵۲ حزب توده پیام سرگشاده‌ی بسیار دوستانه‌ای برای سچفخا می‌فرستد و خواستار «گفتگویی خلاق و زنده» میان دو جریان می‌شود.^{۱۲} این پیام که از رادیو پیک ایران نیز پخش شد، نمود دیگری از کارزار سیاسی گسترده‌ی این حزب بود در آغاز سال ۱۳۵۳ با «دورنمای همکاری دراز مدت همه‌ی نیروهای واقعاً ضد امپریالیستی و آزادی‌خواه ایران».^{۱۳} بدیهی‌ست که تجزیه و تحلیل این کردار حزب توده و چگونگی پاسخ به آن در دستور کار سچفخا قرار گیرد و به بحث و بررسی گذاشته شود. دست‌آورد آن بحث و بررسی‌ها، کتابچه ۱۴۲ صفحه‌ای‌ست با یک پیوست ۲۳ صفحه‌ای

که متن کامل پیام حزب توده‌ی ایران به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در آن آمده است. بجاست که فرازهایی از آن کتاب بیاوریم:

«مسئلاً در حول و حوش "کمیته مرکزی حزب توده" و سایر "سازمان‌های انقلابی" مشابه، عناصر صادقی وجود دارند که هنوز بسیاری از مسائل برای‌شان حل نشده است و ناآگاهانه به دنبال این سازمان‌ها روانند. درست بدین جهت است که ما به پیام بقایای رهبران حزب توده پاسخ می‌گوییم. و اما پاسخ ما: «قبل از هرچیز باید گفت، این سازمان که اکنون خود را "حزب توده" می‌نامد نه تنها حزب طبقه‌ی کارگر ایران نیست، بلکه اساساً یک حزب نیست... در واقع آن چیزی که اکنون نام "حزب توده" بر خود نهاده است، تشکیل شده از بقایای کمیته‌ی مرکزی منتخب کنگره‌ی دوم حزب توده در سال ۱۳۲۷، به اضافه‌ی عده‌ای از روشنفکران دوروبر آن در خارج از کشور است.»^{۱۴}

در ادامه آمده است که:

«... علاوه بر عناصر صادقی که باید از گرد بقایای رهبران حزب توده پراکنده شوند، تعداد قابل توجهی از روشنفکران تحصیل‌کرده و با سواد و در عین حال نسبتاً مترقی نیز در اختیار این سازمان است که اینان اگرچه انقلابی نیستند و نمی‌خواهند مستقیماً در مبارزات انقلابی خلق شرکت کنند، ولی اگر درست هدایت شوند قادرند کمابیش خدماتی به فرهنگ انقلابی جامعه بکنند، مانند ترجمه‌ی آثار مارکسیستی، پژوهش‌های تاریخی، اقتصادی، فرهنگی و غیره. البته اینان تاکنون کارهایی در این زمینه کرده‌اند مانند ترجمه‌ی کاپیتال و غیره، ولی این کارها یک صدم آن چیزی هم که آن‌ها می‌توانستند انجام دهند نیست. کارهای فرهنگی یاد شده، کارهایی است که بقایای رهبران حزب توده، سایر سازمان‌های روشنفکری ضد رژیم و حتا روشنفکران منفرد ترقی‌خواهی که نمی‌خواهند موضع روشنفکری خود را رها کنند و در مبارزات انقلابی خلق حل شوند، می‌توانند به سود خلق انجام دهند. اکنون بسیاری از روشنفکران صادقی که در گذشته عضو حزب توده بوده‌اند، در داخل کشور بدون داشتن هیچ‌گونه ادعایی این وظیفه را کمابیش انجام می‌دهند. طبعاً روشنفکرانی از این نوع که در خارج از کشور هستند، امکانات بهتری دارند و می‌توانند خدمات بیشتری بکنند زیرا آن‌ها مجبور به رعایت سانسور هم نیستند و زندگی شخصی‌شان نیز از گزند پلیس سیاسی شاه در امان است. اما بقایای رهبران حزب توده این تحلیل‌ها را قبول نخواهند کرد. آن‌ها همچنان خود را حزب طبقه‌ی کارگر ایران خواهند دانست.»^{۱۵}

فراز کتاب *عدم/انقلابی عباس شهریاری مرد هزار چهره*، چه بسا در این رمزگشایی باشد:

«ما در سراسر پیام بقایای رهبران حزب توده با دقت جستجو کردیم و هیچ پیشنهاد علمی پیدا نکردیم. اما دو جمله‌ی چند پهلویافتیم که می‌توان نقشه‌های پنهان آن‌ها را از روی آن خواند:

«ما صادقانه به مبارزه‌ی شما با دیده‌ی تحسین می‌نگریم، در عین حال با برخی از شیوه‌هایی که شما برای رسیدن به این هدف انتخاب کرده‌اید موافق نیستیم... ما استفاده از هر شیوه‌ی مبارزه را که به روشنگری اجتماعی و آمادگی عظیم زحمتکش‌ان و سایر قشرهای ملی برای نبرد کمک کند و در جریان نبرد بتواند دشمن را ضعیف سازد و امکان تظاهر عدم رضایت توده‌های وسیع را به وجود بیاورد درست می‌دانیم.»^{۱۶}

«اما در اینجا این سؤال باقی می‌ماند که بقایای رهبران حزب توده چه منظور سیاسی مشخصی از این گفته‌های خود دارند؟ چرا آن‌ها مبارزه‌ی مسلحانه را تأیید می‌کنند؟ آیا این فقط بدان دلیل است که اپورتونیست‌ها به هر قدرتی احترام می‌گذارند و در مقابل آن سر تعظیم به زمین فرود می‌آورند و اکنون نیز دریافته‌اند که جنبش مسلحانه‌ی وطن ما قدرتی غیر قابل انکار است؟... به سادگی می‌توان از زیر این کلمات آن‌ها بوی نفس گندیده‌ی سیاست بازان شیاد و حرفه‌ای

را شنید... پیام بقایای رهبران حزب توده به سازمان ما... جزئی از یک نقشه‌ی پنهان نیز است. برای خنثا کردن این نقشه و افشا عناصر آن بهتر است ما به جای بحث و استدلال بیشتر، پیشنهاد عملی به آنها ارائه دهیم و سخن خود را به پایان برسانیم. آقایان بقایای رهبران حزب توده... آیا شما تبلیغ مسلحانه را در شرایط کنونی ایران قبول دارید؟ اگر قبول دارید به طور روشن و صریح اعلام کنید که برای کمک به آن چه اقداماتی حاضرید بکنید؟ و چه کمکی از دستتان برمی‌آید؟ آیا خودتان می‌خواهید دست به مبارزه‌ی مسلحانه بزنید؟ بسیار خوب، پس بیاید و این کار را بکنید. ما هم از شما حمایت می‌کنیم و تجربیات خودمان و حتی در حد توانایی خود امکاناتی هم در اختیار شما خواهیم گذاشت، بدون اینکه قبلاً "وحدت ایدئولوژیک" و "وحدت سازمانی" یافته باشیم. پس گروه‌های فدایی خود را به ایران بفرستید... به هر حال ما منتظر جواب شما هستیم و امیدواریم در پیام بعدی‌تان با صراحت و شجاعت انقلابی، نه با ریاکاری و مبهم‌گویی شیدانه چرچیلی به این مسئله [بپردازید] و اساساً این مسئله را مطرح سازید. نابود باد اپورتونیسیم در تمام مبارزات خلق ما. سازمان چریک‌های فدایی خلق»^{۱۷}

ناآگاهی شیدا نبوی از این جدل سیاسی مهم میان چریک‌های فدایی و حزب توده ایران در سال ۱۳۵۴، چه بسا به این سبب باشد که او در آن زمان هنوز در پیوند اندامواره با سچفخا قرار نداشت. هرچه باشد، این ناآگاهی بخشودنی‌ست. آنچه بخشودنی نیست تهمت‌ها و تیرهای اتهامی‌ست که شیدا نبوی بی‌هیچ محظور اخلاقی به سوی راوی خبری پرتاب می‌کند که نمی‌پسندد و یا نشنیده است. رقم مغلطه بر دفتر دانش می‌زند و به نادرست می‌نویسد «بررسی نوع رابطه با حزب توده ایران»، «یکی از مواردی [ست] که عبدالرحیم‌پور اصرار دارد ثابت کند، آنهم برای توجیه چرخش اکثریت به سمت حزب توده».^{۱۸} در کجای شهادت عبدالرحیم‌پور درباره‌ی آن گفتگوها نشانی می‌بینیم از زمینه‌چینی برای راست‌روی آینده چریک‌های فدایی خلق و یا «توجیه چرخش اکثریت به سوی حزب توده»؟! این فرهنگ سیاسی که نیت‌شناسی، برجسب‌زنی، بدنام‌کردن، افترا و اتهام‌سازنده‌ی آن است، ریشه در کجا دارد؟

۷. چاپخانه‌ی مخفی، زندان سیاسی زنان، زندان سیاسی مردان

هرچه بیشتر در نوشته‌ی شیدا نبوی فرو می‌روم و در آن باریک می‌شوم، بیشتر درمی‌یابم روش بررسی‌اش را. با نقد (کریتیک) یکسره بیگانه است. رویه و نمود بیرونی چیزها را به دیده می‌گیرد و از دریافت سوبه‌های گوناگون و لایه‌های تودرتوی اندیشه ناتوان است. کل را نمی‌گیرد، جزء را می‌نگرد؛ آن هم بی‌پیوند منطقی با آنچه که کل را می‌سازد. به جای کار پُرحمت و زمان‌بر برسیدن بُن‌مایه‌ی نوشته و درنگ در عناصر مثبت و منفی آن، پسندهای خود را به میان می‌کشد و با خوب و بدهای خویش موضوع‌ها را می‌سنجد. از این روست که در حد ناخن‌زدن می‌ماند، مچ‌گرفتن و دست انداختن. اگر به این "دستگاه فکری" ساده و سطحی‌نگر، جزم‌گرایی، آن هم جزم‌گرایی جان‌سخت نسبت به دانسته‌های منجمد شده‌ی سال‌های دور را بیفزاییم، آنگاه منطق داوری‌های شیدا نبوی را به آسانی درمی‌یابیم. سخن کوتاهش درباره‌ی روایت مرضیه تهی‌دست شفیع، نمونه‌ی خوبی‌ست برای درک آن منطق. در بازبینی چاپخانه‌ی مخفی، شیدا نبوی داستان "اکثریت" و "اقلیت" را که مرز میان سره و ناسره، شایست و ناشایست، موجه و ناموجه قلمداد کرده بود، یکسره از یاد می‌برد و یک‌باره به ستایش روایت "اکثریتی" دیروز و امروز برمی‌آید. از این رهگذر یکی از محک‌های ارزیابی و مبنای سنجشگری‌اش را آشکار می‌نماید:

«روایت خانم مرضیه تهی‌دست شفیع... به واقع معنی «بود و باش» را دارد... کاملاً به دور از خودستایی و قهرمان سازی شخصی، از زندگی و برنامه‌های روزمره، از ضربه‌ها و از دست رفتن‌ها و از احساسات و تجربیات خود گفته و جای جای مطلب، هم شور و علاقه و احترام خود را به رفقای ابراز داشته و هم ارزیابی خود را ذکر کرده و گفته که آن دوره چقدر برایش مثبت و آموزنده بوده است».^{۱۹}

بر مبنای یک چنین ارزیابی (پرهیز از خودستایی و «قهرمان سازی شخصی»، سرریز شور و علاقه و احترام به رفقای جان‌باخته و تمیز آن دوره چونان تجربه‌ای مثبت و آموزنده) در پایان فصل «*و اما روایت چریک‌ها*» و آغاز «مطالبی در موضوعات دیگری که در کتاب درج شده است که در واقع ارتباطی با تجربیات روزمره‌ی چریک‌ها ندارد»، نمی‌توانند ننویسد:

«همه‌ی این نوشته‌ها بجای خود بسیار ارزشمند است و نقش مهمی در انعکاس فعالیت‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران دارد. فراهم آوردن فهرست انتشارات و اعلامیه‌ها، و یا بررسی کم و کیف عملیات نظامی سازمان، کاریست مهم و پُرحمت، بررسی کارگران در گفتار و کردار چریک‌های فدایی، و در نهایت کندوکاو در تأثیرات جنبش فدایی در شعر و ادبیات، و سینما و تئاتر و موسیقی درخور توجه بسیار است و برای شناخت این سازمان مفید و مؤثر. اما، با دلایلی که تهیه‌کنندگان کتاب ارائه کرده‌اند و هدفی که در توضیحات خود ذکر کرده‌اند، نمی‌خواند.»^{۲۰}

باشد. گیریم که خوانش شیدا نبوی درست است و «دلایلی که تهیه‌کنندگان کتاب ارائه کرده‌اند» با هدف کتاب نمی‌خواند و این "تهیه‌کنندگان" ناوارد و ناکارنده را که نمی‌دانند چه می‌کنند، باید زیر آخیه کشید. پرسش اما این است: شیدا نبوی آیا هیچ از خود پرسیده است که *راهی* دیگر با اینهمه نوشته‌های «بجای خود ارزشمند [که] نقش مهمی در انعکاس فعالیت‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران دارد» چگونه «تبدیل به متونی [متنی]! برای تخطئه‌ی آن "سازمان یگانه" شده» است؟!

راهی دیگر تخطئه‌ی سچفخا نیست. اما *راهی* دیگر به کجا؟ تخطئه‌ی *راهی* دیگر است. شیدا نبوی به هر دست‌آویزی چنگ زده تا این کتاب و ویراستاران آن را بی‌اعتبار کند. به ترتیبی که برگزیده، همانا سامان کتاب، کار را ترتیب می‌دهیم.

۸- زندان سیاسی زنان

درخواست از رقیه دانشگری (فران) برای نگارش بود و باش زنان فدایی در زندان، دو دلیل اصلی داشت. (۱) هیچ زن زندانی فدایی را نمی‌شناختیم/ نمی‌شناسیم که از برآمدن جنبش چریکی تا برافزادن حکومت دیکتاتوری شاه زندانی سیاسی باشد و مرحله‌های گوناگون زندان را زیسته باشد. دو دیگر اینکه می‌دانستیم رقیه دانشگری دست در کار نوشتن تاریخ زندان زنان در ایران دارد. یادآوری این نکته آیا ضروری است که ویراستاران *راهی* دیگر، همچون بسیاری دیگر از ویراستاران به خود اجازه نمی‌دادند و نمی‌دهند از نویسندگان بخواهند به چه صورت و با چگونه ساختاری روایت خود را به رشته‌ی نگارش درآورند؟! خوشبختانه رقیه دانشگری به بسیاری از خرده‌گیری‌های شیدا نبوی پاسخ درخور را داده است.^{۲۱} آنچه می‌شود به گفته‌های فراگیر او افزود، دو نکته بیش نیست: (۱) عضویت در *سازمان چریک‌های فدایی خلق* (و نه معیارهای عضویت) تا حدود زیادی تعریف و تبیین نشده بود و به این سبب، پیچیدگی‌هایی به همراه داشت. پیچیدگی این مسئله پس از آزادی زندانیان سیاسی در آستانه‌ی انقلاب، بیش از پیش شد. مستوره احمدزاده، که پس از آزادی از زندان (آذر ۱۳۵۶) در خانه‌ی تیمی زیست، تا پس از انقلاب و انتخابات مرکزیت *سچفخا* در بهار ۱۳۵۸ نمی‌دانست به عضویت سازمان درآمده است.^{۲۲} دو دیگر مسئله‌ی شعریست که شیدا نبوی آن را «شعر معروف من یک زنم» نامیده است.^{۲۳} اشتباه در اشتباه. آنچه در نوشته‌ی ناهید قاجار آمده،^{۲۴} شیدا نبوی به رقیه دانشگری نسبت داده است. این بی‌دقتی را به چه حساب باید گذاشت و چه نتیجه‌ای باید از آن گرفت؟! دیگر اینکه به آنچه رقیه دانشگری نوشته است باید افزود که داده‌های شیدا نبوی درباره‌ی این شعر نیز نادقیق و نادرست است. برخلاف گفته‌ی او "اشتباه" «... در سال ۱۳۵۷ صورت» نگرفت و ویراستاران آنچه را که «بارها در نشریات مختلف اصلاح شده است» تکرار نکرده‌اند.^{۲۵} ویراستاران آگاه بودند که نام درست آن شعر، *افتخار* است. آگاه بودند *افتخار* نخستین بار در کتاب *خاطراتی از یک رفیق* که در برگزیده‌ی سروده‌ها و قصه‌واره‌های مرضیه احمدی اسکوییست به چاپ رسید، در سال ۱۳۵۲، از سوی انتشارات *سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران*، (شناسه‌ی این کتاب در فهرست انتشارات *سازمان چریک‌های فدایی خلق* که نگارنده‌ی این نوشته به‌دست داده و شیدا نبوی آن را ستوده، آمده است).^{۲۶} رهبری وقت

فدائیان آگاه بودند که «مرضیه احمدی اسکویی استعداد زیادی در نوشتن قصه و سرودن شعر داشت» و این نکته پس از جان باختن وی (۶ اردیبهشت ۱۳۵۳) در نبرد خلق (ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران) آمد.^{۳۷} با درنگریستن و بررسیدن سروده‌ها و نوشته‌های او به سختی می‌شود به این نتیجه رسید که *افتخار* یا به قول شیدا نبوی، *من یک زنم*، از خامه‌ی مرضیه احمدی اسکویی تراوش نکرده باشد.

۹- زندان سیاسی مردان

خرده‌گیری و اشکال تراشی‌های شیدا نبوی درباره‌ی این نوشته، آمیزه‌ایست از ناآشنایی با کار پژوهشی، ناواردی نسبت به زمینه‌های بررسی نشده و یا کمتر بررسی شده‌ی جنبش فدایی و نیز بی‌انصافی. کیست که نداند تشکیلات زندان مردان چریک‌های فدایی خلق چه نقشی مهم داشت در رشد و گسترش آن سازمان؟! کدام پیکارگر سیاسی و یا پژوهشگر جنب‌وجوش‌های اجتماعی آن دوره است که احساس نکرده باشد جای خالی جستاری جدی را در این زمینه از بود و باش فدائیان خلق؟! کدام جستار و روایتی در دست داریم که فراز و فرود تشکیلات زندان مردان فدایی و پیوند آن را با رهبری آن سازمان کاویده باشد؟! اینکه برای پُر کردن این خلأ سرانجام گامی برداشته شد، برای شیدا نبوی بی‌اهمیت است. اینکه چه کسانی با چه کوله‌باری از تجربه‌ی عملی و نظری به این مهم پاسخ داده‌اند، و چگونه و چند سال برای این جستار هفتاد صفحه‌ای مایه گذاشته‌اند و با چه جدیتی، اهمیتی ندارد! شکل روایی و ساختار نوشته را نیز که به ۸ فصل تقسیم شده است به دیده نگرفته و گفته است: «هیچ نوع تقسیم‌بندی موضوعی یا اسمی وجود ندارد»؛^{۳۸} چه با گونه‌ی نوشته‌ها و ساختارهای روایی که شیدا نبوی با آن آشناست، ناخواناست. فزون بر این «حرفهای آدمها به دنبال هم نیست» تا «بتوان حرفها و خاطرات یک نفر را درباره‌ی موضوعات مختلف دنبال کرد».^{۳۹}

حیف است کل گفته‌های او را درباره‌ی زندان سیاسی مردان یک‌بار و یک‌جا نخوانیم:

«درباره‌ی زندان مردان و تشکیلات فدایی در آن، حرفهای ده نفر آورده شده است. در ابتدای مطلب آمده است: ... "از این رهگذر درمی‌یابیم فرایند زایش، پیدایش، رشد، گسترش، جداسری، فروپاشی و سپس بازسازی تشکیلات زندان فدائیان خلق را... که سوبه‌هایی از تاریخچه‌ی زندان پهلوی دوم پس از "انقلاب شاه و مردم" را به دست می‌دهد...» (ص. ۳۷۰) می‌بینیم که خود نویسندگان هم می‌دانند که این بخش برای موضوع دیگری مفید است. امتیاز این مطالب با آنچه که در صفحات قبل آمده این است که منابع آن را ذکر کرده‌اند در حالی که در نوشته‌های دیگر، مثلاً چاپخانه‌ی مخفی، قید نشده که این مطلب قبلاً در یک سخنرانی بیان شده و یا در نشریه‌ای چاپ شده است. در اینجا با اینکه حرفها و خاطرات ده نفر درج شده، هیچگونه تقسیم‌بندی موضوعی یا اسمی وجود ندارد. حرفهای آدمها به دنبال هم نیست که بتوان حرفها و خاطرات یک نفر را درباره‌ی موضوعات مختلف دنبال کرد. این مطلب بطور عمده برگرفته از یادداشتها و خاطرات منتشرشده‌ی زندانیان در جاها و مناسبتهای دیگر است و در مواردی هم حاصل گفتگوی دست اندرکاران کتاب با آنهاست. ذکر یک سری تحلیل و نظر و خاطره، بدون هیچ مشخصه‌ای، آنها در یک مطلب طولانی، فقط سردرگمی و خستگی خواننده را به همراه دارد.»

آری "طولانی"ست، و برای خواننده‌ای چون شیدا نبوی، خیلی طولانی‌ست. "سردرگمی" هم البته می‌آورد و "خستگی". برای چیرگی بر خستگی و سردرگمی‌ست شاید که در میانه‌ی متن بلند زندان سیاسی مردان، به یاد *چاپخانه‌ی مخفی* مرضیه تهی‌دست شفیع می‌افتد و اینکه این «مطلب قبلاً در یک سخنرانی بیان شده و یا در نشریه‌ای چاپ شده». در کدام سخنرانی و در چه نشریه‌ای؟ از چه سخن می‌گوید شیدا نبوی که روح ما ویراستاران از آن بی‌خبر است. بگذریم، مهم نیست. اینکه کدام نوشته‌ی *راهی دیگر*، "منبع" ندارد هم مهم نیست و در این زمینه‌ها نباید مته بر خشخاش گذاشت، به پرس‌وجو پرداخت و ادعا را مستند ساخت! خیال شیدا نبوی از این‌گونه مشکل‌ها بری‌ست.

۱۰- گزارش‌های تبریز

این بخش را نیز با گزاره و پرسش‌واره‌ی شیدا نویی آغاز می‌کنیم:

«دو گزارش به دانشگاه تبریز و حرکات اعتراضی این دانشگاه در دو سال قبل از انقلاب اختصاص دارد (صص. ۴۹۹-۴۴۱). این گزارشها مقوله‌ای متفاوت است و بجای خود می‌تواند فضای آن دوران را منعکس کند ولی جایی در اهداف اعلام شده‌ی کتاب ندارد. و این سنوال را هم پیش می‌آورد که چرا فقط تبریز؟ در هیچ شهر و دانشگاه دیگری هیچ خبری نبوده است؟ آیا آوردن این مطالب دلیلی نیست بر این که گردآورندگان از هر که می‌شناخته‌اند و دم دستشان بوده است، مطلب خواسته‌اند؟ و آیا این شبهه را تقویت نمی‌کند که از دو نفری که مطلب [شان] درج شده است هر یک به نوعی با سازمان اکثریت مربوطند؟»^{۲۰}

نخست باید بگوییم «گردآورندگان» اگر سر آن داشتند «از هر که می‌شناخته‌اند و دم دستشان بوده است» مطلب بخواهند، پیش از هرکس سراغ شیدا نویی می‌رفتند. نرفتند. این ادعا هم نادرست است که «دو نفری که مطلب [شان] درج شده است، هر یک به نوعی با سازمان اکثریت مربوطند!» این دو نفر یعنی سرور علی‌محمدی و ابوالفضل محقق (که نمی‌دانیم چرا شیدا نویی از آوردن نامشان پرهیز دارد) سال‌های سال است که با *سازمان اکثریت* "مربوط" نیستند و این واقعیت را نیز بازگفته‌اند.^{۲۱} سوم، به جای «اهداف اعلام شده کتاب» درست‌تر این است بگوییم: اهدافی که شیدا نویی برای این کتاب تعیین کرده است و بر آن پایه به راهی دیگر تاخته است. چهارم ادامه‌ی دلخواهانه‌ی بازی با کارت اکثریت است که چرایی آن در کل روشن است، اما چه بسا بر همگان روشن نباشد سبب اینکه روایت سرور علی‌محمدی و به ویژه روایت ابوالفضل محقق از چندوچون کنشگری *سازمان چریک‌های فدایی خلق* در دانشگاه تبریز، "گزارش‌های تبریز" خوانده شده و نه *سجفخا در دانشگاه تبریز و سجفخا و زنان دانشجوی تبریز*. بی‌تردید مسئله تنها بدفهمی شیدا نویی در همه‌ی زمینه‌های بود و باش چریک‌هایی *فدایی خلق* (خانه‌ی تیمی، زندان، دانشگاه) نیست و اینکه ویراستاران کوشیده‌اند نگاه زنانه را در کنار نگاه مردانه بنشانند برای دوری‌گزینی از نگارش «تاریخ مذکر!» مسئله فراتر از این می‌رود! به سال‌های دورتر می‌رسد، به روندها و رابطه‌ی میان کنشگرانی که به بازسازی *سازمان چریک‌های فدایی خلق* برآمدند پس از آن ضربه‌ی بزرگ! این ماجرا را نیز برمی‌رسیم.

چرا تبریز؟ پاسخ به این پرسش نیازمند زمینه‌چینی‌ست. کمتر کسی‌ست که به تاریخ سیاسی پنجاه سال گذشته‌ی ایران دلبسته باشد و نداند دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ایران چه نقش بزرگی در پیدایش، پرورش و گسترش جریان‌ها و جرگه‌های سیاسی مخالف حکومت شاه بازی کردند. این واقعیت درباره‌ی *سازمان چریک‌های فدایی خلق*، بیش از سایرین چشمگیر است. با اینهمه، دانش ما درباره‌ی جنبش دانشجویی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۹ پراکنده، و جسته و گریخته است. نه کلان روایت جدی‌ای در این زمینه در دست است؛ نه جستار موردی‌ای درباره‌ی کانون‌های اصلی جنبش دانشجویی (دانشگاه تهران، دانشگاه پلی‌تکنیک، دانشگاه صنعتی آریامهر، دانشگاه تبریز، دانشگاه مشهد،...). استثناء بر این قاعده‌ی کلی، کتابی‌ست که عباس عیدی درباره‌ی جنبش *دانشجویی پلی‌تکنیک تهران* نوشته است (۱۳۹۳، نشر نی)؛ نیز جنبش *دانشجویی ایران* (از آغاز تا انقلاب اسلامی) به قلم عمادالدین باقی (۱۳۷۸)، جامعه ایرانیان). این دو کتاب، دیدگاه جریان‌های اسلام سیاسی را به جنبش دانشجویی آن دوران که در حاشیه قرار داشتند و در پیکار ضد استبداد شاه نقش چندانی نداشتند، باز می‌تابانند. چند تنی از کنشگران جریان اصلی آن سال‌های پُر جوش و خروش، پاره‌هایی از یادمانده‌های خود را به رشته‌ی نگارش کشیده‌اند. این یادمانده‌های جسته و گریخته را بیشتر در نشریه‌ها و سایت‌های خبری می‌یابیم که در پانزده سال گذشته پا گرفته‌اند.^{۲۲} جامع‌ترین کار در این زمینه، پرونده‌ای‌ست که به همت پرویز قلیچ‌خانی فراهم آمد و در *آرش* شماره‌ی ۱۰۴ (اسفند ۱۳۸۸) به چاپ رسید: *درباره‌ی جنبش دانشجویی ایران*. به هر رو باید گفت هنوز رهبران و کنشگران آن پاره از جنبش دانشجویی که با *سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران* پیوندی اندام‌وار داشتند، روایت جامعی درباره‌ی کم و کیف جنبش دانشجویی سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ به دست نداده‌اند. در نتیجه برای ارائه‌ی تصویر جامع جنبش سراسری آن سال‌ها و چندوچون پیوند آن با جریان اصلی آن دوره‌ی تاریخی، آن هم در جستاری کوتاه و در محدوده‌ی این نوشتار، با دو مشکل

اصلی رویه‌رو بودیم. ۱) گزینش دانشگاهی مناسب میان دانشگاه‌های آن روز ایران و ۲) گزینش کُنشگرانی که جنبش دانشجویی دهه‌ی ۵۰ خورشیدی را خوب شناخته باشند و نسبت به سیاست‌های سچفخا نیز آگاهی لازم را داشته باشند. پیداست که همه‌ی دانشگاه‌ها و مدرسه‌های عالی، در جنبش دانشجویی به یکسان نقش نداشتند. این را هم می‌دانستیم که هیچ کنشگر دانشجویی را نمی‌توانیم بیابیم که بیش از چهار پنج سال در جنبش حضور مستمر و مستقیم داشته باشد. در نتیجه پس از این در و آن در زدن‌های بسیار، بهتر آن دیدیم که تنها یک دانشگاه را برگزینیم؛ آن هم در سال‌های پس از «تثبیت مبارزه‌ی مسلحانه در ایران» و با تمرکز بر دوره‌ی ۱۳۵۷-۱۳۵۵ که **پیام دانشجو (ارگان دانشجویی سازمان چریک‌های فدایی خلق)** منتشر می‌شد و جز گزارش جنب و جوش‌های دانشجویی، خطمشی *سازمان چریک‌های فدایی خلق* را نیز نسبت به جنبش دانشجویی، به‌دست می‌دهد.

با این زمینه‌چینی اینک می‌توانیم بگویم چرا تبریز؟ تبریز آن سال‌ها کانون دوم جنبش دانشجویی ایران بود پس از تهران. این شهر یکی از سه خاستگاه چریک‌های فدایی خلق بوده است؛ شهر بهروز دهقانی‌ها و علیرضا نابدل‌ها. دانشگاه تبریز، سه نسل از فدائیان را در دامان خود پرورانده است: فزون بر این، تبریز دومین شهر ایران است که در ۲۹ اسفند ۱۳۵۶ علیه حکومت دیکتاتوری شاه به پاخاست و راه را برای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ هموار ساخت. در این به‌پاخیزی، *سازمان چریک‌های فدایی خلق* نقش داشت و این به سبب آن هم بود که ضربه‌ی بزرگ ۸ تیر ۱۳۵۵، به *فدائیان خلق* تبریز گزند نرساند. تیم‌ها و محفل‌های وابسته و پیوسته به «گروه تبریز» نه تنها در امان ماندند، بلکه توانستند در قزوین نیز شاخ و برگ بگسترانند و پس از شاخه‌ی مشهد، نقش بسیار بزرگی در بازسازی سازمان ایفاء کنند! این واقعیت پُر اهمیت اما، چنانچه باید و شاید بازشناخته نشده است. اصغر جیلو یکی از اعضای گروه تبریز (گروه محمدرضا یثربی) درباره‌ی قدرت کمی گروه می‌نویسد:

«رابطه‌ی ما پس از ضربات ۸ تیر ۱۳۵۵ تا تابستان ۱۳۵۶ با سازمان قطع می‌شود. قبل از ارتباط دوم با سازمان، ۸ نفر عضو مخفی تمام وقت داشتیم که در تبریز و قزوین مستقر بودند. اعضای علنی، به معنی متعارف کلمه، که با این ۸ نفر ارتباط داشتند، نزدیک به ۲۰ نفر می‌شدند. جز آن‌ها، هسته‌های مخفی دو سه نفره هم داشتیم که رابطه‌ی مان با آن‌ها غیرمستقیم بود. آن‌ها را از نظر سیاسی و مطبوعاتی تغذیه می‌کردیم. برخی از این‌ها مطالب دریافتی را تکثیر و پخش می‌کردند. پس از ارتباط مجدد ما با سازمان، این مجموعه ابتدا با احتیاط، ولی بعداً بیشتر و بیشتر گسترش پیدا کرد. در این فاصله سه تن از اعضای گروه، محمد خدادادی، علی میرابیون و یدالله سلسبیلی، در درگیری مسلحانه با ساواک کشته شدند. مجید عبدالرحیم‌پور، اسامی اعضای گروه را که آن را تیم قزوین نامیده، به‌دست داده است».^{۳۳}

با پاره‌ای از این آگاهی‌ها بود و پس از یک فرایند بلند پرس‌وجو به این نتیجه رسیدیم بهترین نامزد زن برای بررسی زنان دانشجو تبریز سرور علی‌محمدی‌ست و بهترین مرد برای بازبینی سچفخا در دانشگاه تبریز، ابوالفضل محقق. از آنجا که سرور علی‌محمدی پاره‌ای از خودزندگی‌نامه‌اش را به چاپ رسانده^{۳۴} و شیدا نبوی هم به نوشته‌ی وی نپرداخته، در اینجا باید از ابوالفضل محقق بگویم و پیرایه‌هایی که شیدا نبوی به او بسته.

ابوالفضل محقق از اعضای «گروه محمدرضا یثربی» بود. پیش از ثبت‌نام در دانشگاه تبریز در سال ۱۳۵۴، یک سالی را در زندان گذرانده بود؛ به اتهام همکاری با گروه مارکسیستی *رازلیق*. در سال ۱۳۵۵ عضو نیمه‌مخفی - نیمه‌علنی گروه بود و از چهره‌های شناخته شده‌ی جنبش دانشجویی تبریز. از همان سال ۱۳۵۵ است که به *سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران* می‌پیوندد. پس از انقلاب یکی از دو نامزد سچفخا از تبریز است برای نمایندگی در نخستین مجلس شورای اسلامی. تا انقلاب فرهنگی نیز همراه با رضی تابان، مسئول پیشگام تهران است و پس از آن پیشگام تبریز.

آیا شیدا نبوی، این آگاهی‌ها را داشته است درباره‌ی ابوالفضل محقق؟! به هر رو او را همچون یکی از فدائیان آن دوره به رسمیت نمی‌شناسد و حاضر نیست نام او را که پایی در خانه‌ی

تیمی داشت و پایی دیگر در دانشگاه، به قلم آورد. شیدا نبوی حتماً به تعریف فروکاهنده‌اش از «چریک فدایی» پایبند نیست. چرا؟ چون پیش از ضربه‌ی بزرگ ۱۳۵۵ در جریان مناسبات میان *سجفخا* با گروه تبریز قرار نگرفته بود و این داده در دانسته‌های سال‌های دور او جایی نداشته است؟ آیا این نادیده‌انگاری به تشکیلات تبریز *سازمان چریک‌های فدایی خلق* دامن نمی‌گستراند که در آستانه‌ی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به یکی از مهم‌ترین شاخه‌های آن سازمان فرارویید؟!

شیدا نبوی در نادیده‌انگاشتن «گروه تبریز» (اکبر عسگرپور، اصغر جیلو، سعید جم‌نژاد، یدالله سلسبیلی، محمد خدادادی، ابوالفضل محقق، قاسم ینگجه، اژدر بهنام، ابراهیم لطف‌الهی، علیرضا نوبری، علی میرابیون...) و کم بها دادن به کار و کوشش آن گروه به خود اجازه می‌دهد تا آنجا پیش رود که روایت ابوالفضل محقق را "داستان‌پردازی" بخواند و بنویسد:

«... حتی اگر داستان‌پردازی‌های نویسنده را در مورد پخش اعلامیه‌های سازمان فدایی قبول کنیم و بپذیریم که در دانشگاه و فضای علنی با روش‌های چنان پیچیده و پُر راز و رمز، کتاب و اعلامیه پخش می‌شده که در سازمان مادر چنین نبوده است (ص ۴۵۵)، نمی‌توانیم اظهارات متناقض او را بپذیریم. مثلاً درباره‌ی اینکه "در همین سال ۱۳۵۵ چندین هسته‌ی دانشجویی مرتبط با سازمان چریک‌های فدایی تشکیل شده بود..." که وظیفه‌اش تکثیر و پخش کتاب و جزوه و اعلامیه‌های سازمان بوده است، از جمله: "... از نبرد با دیکتاتوری شاه نوشته‌ی بیژن جزنی تا کاپیتال مارکس و..." (ص ۴۵۴) در حالی که کتاب نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه‌ی عمده‌ترین دشمن خلق و زاندارم امپریالیسم، نوشته‌ی بیژن جزنی، در نیمه‌ی دوم سال ۵۶ توسط سازمان فدایی به نام جزنی منتشر شد...»^{۲۵}

در این گفته‌ی شیدا نبوی حتماً یک داده‌ی درست وجود ندارد. جزء جزء گفته‌های او را به دیده می‌گیریم. "فضای علنی" منطقی‌اً همان "فضای عمومی" باید باشد، یا "فضای همگانی" که میدان مرکزی کنشگری دانشجویان سیاسی دانشگاه‌ها بود! بر بی‌دقتی در کاربست مفهومها، چشم فرومی‌بندیم. اما از ادعای **اظهارات متناقض** در نمی‌گذریم. نیاز به گفتن ندارد که "اظهارات متناقض" در پیوند با گفته‌های فرد و حکم‌های ناسخ و منسوخ راوی معنا می‌یابد و نه در ربط با واقعیت‌های بیرونی. این گفته‌ی شیدا نبوی درباره‌ی پخش نبرد با دیکتاتوری شاه در سال ۱۳۵۵ نیز نادرست است که پیش‌تر به آن پرداخته‌ایم. محقق نوشته است: «سال ۱۳۵۶ سال پُر چالشی برای دانشجویان بود... هر روز بعد از ظهر، سرسرای دانشکده‌ی پزشکی مملو از جزوات... گروه‌ها می‌شد. جزوات سازمان چریک‌ها هم به وفور در میان آن‌ها بود که نبرد با دیکتاتوری شاه، نوشته‌ی بیژن جزنی اصلی‌ترین آن‌ها بود.»^{۲۶}

حتا اگر فرض کنیم آن کتاب در سال ۱۳۵۵ وجود خارجی نداشت، مصداق تناقض در سخنان ابوالفضل محقق نیست؛ موردی‌ست از "ناراستی" و "داستان‌پردازی"‌هایی که شیدا نبوی نسبت می‌دهد به راوی *سجفخا* در *دانشگاه تبریز!* بدتر اینکه شیدا نبوی آنچه را که محقق نوشته، به دقت و درستی نیاورده است. سال ۱۳۵۵ سال تشکیل هسته‌های دانشجویی‌ست؛ نه سال پخش جزوه‌ی نبرد با دیکتاتوری شاه. وانگهی، محقق از وظیفه‌ی هسته‌های دانشجویی صحبت می‌کند و نه از "تحقق وظایف" آن هسته‌ها. تحقق وظایف را هم برای یک دوره‌ی دو ساله برمی‌شمارد و نه در چشم به‌هم‌زدنی یک شبه. نوشته‌اش را با هم بخوانیم. «در همین سال ۱۳۵۵ چندین هسته‌ی دانشجویی مرتبط با سازمان چریک‌های فدایی تشکیل شده بود... این هسته‌ها وظیفه داشتند که اعلامیه‌های سازمان و جزوات را به طور گسترده چاپ و توزیع کنند؛ از نبرد با دیکتاتوری شاه تا کاپیتال مارکس... در این دوره برای پخش اعلامیه‌ها و جزوه‌ها شیوه‌ای از طرف *سازمان چریک‌های فدایی* طرح شده بود... جالب اینکه در تمام این مدت که **۲ سال** طول کشید...»^{۲۷} [تأکید از ماست] پس برخلاف گمان شیدا نبوی، چنین هسته‌های دانشجویی در تبریز سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ وجود داشتند و وجودشان هم بسی چشمگیر بود. این هسته‌ها بنا به رهنمود *سجفخا* سامان و سازمان یافته بودند؛ پیش از ضربه‌ی بزرگ ۸ تیر در پیام *دانشجو* (۱) و سپس در پیام *دانشجوی* (۲) و (۳). به رهنمودهای *پیام دانشجوی* شماره‌ی (۱) استناد می‌کنیم و به اینکه «هسته‌های دانشجویی باید در داخل و خارج از دانشگاه به مبارزات زیر دست بزنند»:

«۱- شرکت در مبارزات صنفی دانشجویان و تکامل دادن این مبارزات، ۲- کارهای تبلیغی و ترویجی در میان دانشجویان، ۳- تظاهرات دانشجویی در میان خلق، ۴- کارهای تبلیغی و ترویجی در میان مردم، ۵- تنبیه مأموران دشمن در محیط فعالیت مبارزاتی خود، ۶- گسترش هسته‌های دانشجویی، ۷- تشکیل هسته‌های کارگری ۸- دانشجویی.»^{۳۸}

و در ادامه‌ی این سخن است که می‌خوانیم:

«... رفقا باید از سویی آثار مربوط به جنبش نوین انقلابی وطن ما یعنی مبارزه‌ی مسلحانه را با هر امکاناتی که در دسترس دارند، حتا با کمک دستنویس کاربندی و یا پلی‌کپی دستی در محیط‌های دانشجویی تکثیر و پخش نمایند و اگر خود می‌توانند مطالبی در این‌باره بنویسند و باز به همان صورت تکثیر و پخش نمایند و از سوی دیگر آثار آموزشی و زیربنایی مارکسیستی را در زمینه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی (ماتریالیسم تاریخی) و اقتصاد سیاسی تکثیر و در بین رفقای دانشجوی خود پخش کنند. این‌ها کارهایی عمومی است که در همه جا و همه‌ی شرایط باید انجام گیرد...»^{۳۹}

شیدا نبوی اگر می‌خواست به کارکرد هسته‌های مخفی دانشجویی در تبریز آن روزگاران پی‌برد، می‌توانست *پیام دانشجو* (۳) را بخواند و با منطق هستی «سلول‌های انتشاراتی» سازمان آشنا شود که رهبری *سجفخا* آن را «به مثابه‌ی نوع خاصی از تشکل بسیار فشرده پیشنهاد» می‌کرد:^{۴۰}

«یک سلول انتشاراتی از دو یا سه نفر مبارز آگاه تشکیل می‌شود. این سلول‌ها احتمالاً با گروه‌های سیاسی - نظامی، رابطه‌ی یک جانبه‌ای دارند. وظیفه‌ی خاص این سلول تکثیر نشریات، اعلامیه‌ها و آثار تئوریک سازمان‌های چریکی و احیاناً آثار کلاسیک ضروری در جهت جنبش مسلحانه است. این نشریات تکثیر شده در سطح جریان‌های سیاسی - صنفی توزیع می‌شود. اگر رابطه‌ی سلول با آن‌ها یک طرفه باشد، سلول حیات طولانی‌تری خواهد داشت. ایجاد چنین سلول‌هایی بار سنگینی را از دوش جریان‌های چریکی برمی‌دارد و آن‌ها را برای توزیع نشریات خود به خطر نمی‌اندازد... گروه‌های سیاسی - نظامی می‌توانند مستقیماً در ایجاد این سلول‌ها دخالت کرده و با آن‌ها تماس یک‌جانبه برقرار سازند.»^{۴۱}

شیدا نبوی اگر پیش از مرور *راهی دیگر* به مرور *پیام دانشجو*ها می‌نشست و سپس به ارزش‌یابی کاری می‌پرداخت که در تبریز سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۵ صورت گرفت، باز می‌نوشت آنچه‌ها را که نوشت؟ نمی‌دانیم! اما نیک که بنگریم می‌بینیم هرچه در قلمروی تجربه‌های شخصی ایشان نبوده است، یا «داستانی سرهم‌بندی شده» است و یا «داستان‌پردازی». پس باز می‌گوییم: روایت ابوالفضل محققى درست است. هسته‌های دانشجویی تبریز سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ در پخش اعلامیه‌ها، جزوه‌ها و کتاب‌های سازمان و نوشته‌های اندیشه‌ورزان چپ کوشا بودند؛ به نوبه‌ی خود در رشد *سازمان چریک‌های فدایی خلق* در تبریز نقشی به‌سزا داشتند و بر وزن اجتماعی *سجفخا* افزودند در جنبش ضد دیکتاتوری شاه در آن سامان. در این‌باره جز روایت ابوالفضل محققى و یا نوشته‌ی مجید عبدالرحیم‌پور، شهادت اصغر جیلو هم از سندهای موثق است؛ نیز کتاب *اسناد قیام تبریز* که گردآورنده و ویراستارش پس از انشعاب اقلیت از اکثریت، به اقلیت پیوست.^{۴۲} گفتنی‌ست تنها شاخه‌ای از *سجفخا* که توانست «مجموعه‌ای گوناگون از اعتصابات، زد و خوردهای خیابانی، رویدادهای سیاسی و گاه شایعات مربوط به حوادث سیاسی و قیام» مردم تبریز به دست دهد، همانا شاخه‌ی *تبریز سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران* است.^{۴۳}

اگر کاربست "**فضای علنی**" از ناآشنایی شیدا نبوی با مفهوم‌های جامعه‌شناختی مدرن نشان دارد، و شبیه‌پراکنی نسبت به روایت ابوالفضل محققى بی‌خبری وی را از مفهوم "هسته‌های دانشجویی" کارکرد این هسته‌ها را در تبریز فاش می‌سازد، پیش کشیدن "**سازمان مادر**" بیان چیست؟ می‌خواهد بگوید تیم تبریز جزو «سازمان مادر» نبود و یکی از گروه‌های خودپوی هوادار *سجفخا* بود؟ کاش از «سازمان مادر» تعریفی به دست می‌داد، چه *چریک‌های فدایی خلق* چنین

واژه‌ای را به کار نمی‌بستند و خوب می‌دانستند که باور به «سازمان مادر» نفی خصلت جنبشی چریک‌های فدایی خلق است. "سازمان مادر" را باید از نوآوری‌های شیدا نبوی دانست و دانش اندک او از تاریخچه‌ی شکل‌گیری و بنیادهای اندیشه‌گی *سجفخا* و جزماندیشی‌اش در بازشناساندن گروهی که در درازا و پهنا از سایر سازمان‌های انقلابی آن دوره هیچ کم نداشت. شیدا نبوی در ادامه‌ی عیب‌جویی‌هایش، "تناقض" دیگری در روایت ابوالفضل محقق‌ی کشف می‌کند و با کنار هم نهادن پاره‌های از هم گسسته‌ی نوشته‌ی او دست‌بافتی می‌سازد، تماشایی:

«... هر ریزش روزانه از بدنه‌ی دانشجویان طرفدار سازمان چریک‌های فدایی...» (ص ۴۵۹) در همان سال ۱۳۵۵ و گرایش آنها به سازمان پیکار و دیگر نیروهای خط ۳... تقابل آن دانشجویان را با نیروهای خط ۲ بیشتر و عمیق‌تر می‌کرد. سازمان پیکار - به این نام - در سال ۵۵ وجود نداشته است که بتواند در دانشگاه‌ها و در دانشگاه تبریز فعال باشد. نویسنده در صفحه‌ی بعد اشاره می‌کند به کسانی که از فدایی به پیکار پیوستند" (ص ۴۶۰). باید توجه داشت که "ماجرای آنها که از فدایی به آن پیوسته بودند" در بعد از انقلاب اتفاق افتاد... نویسنده دو صفحه‌ی بعد می‌گوید: بعد از بهمن ۵۶ "دور، دور طرفداران مبارزه مسلحانه... بود." (ص ۴۶۲).^{۴۴}

برساخته‌ی شیدا نبوی بری از درستی و امانت‌داری‌ست. با انگشت گذاشتن بر بی‌توجهی و پراستاران (تصحیح نکردن نام سازمان پیکار که در آن برش تاریخی *بخش مارکسیست - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران* خوانده می‌شد) حکمی صادر می‌کند که کزدیسه تاریخ است و سپس به "تناقضی" اشاره می‌کند که تنها ساده‌نگران را خرسند می‌سازد. و اینهمه از راه به هم دوختن پاره‌های گسسته‌ی برگ‌های ۴۵۹، ۴۶۰ و ۴۶۲ کتاب *راهی دیگر*.

نادرستی و بی‌فیدی در بازگفت دقیق خواننده‌ها و شنیده‌ها، در صفحه‌ی ۴۵۹ کتاب بیشتر چشمگیر است. در این صفحه نه نام *سازمان پیکار* به چشم می‌خورد و نه در آن سال ۱۳۵۵ سخنی از *سازمان پیکار* رفته است. آنچه را که در این صفحه نوشته شده، بازمی‌خوانیم:

«... جریان‌های سیاسی دیگر نیز اعلامیه‌های خود را بخش می‌کردند که عمدتاً با تنگ‌نظری ما مواجه می‌شد. این تنگ‌نظری با راه افتادن جریان خط سه و نقطه‌نظرات آنها که مبارزه‌ی مسلحانه را به چالش کشیده بودند، تندتر شده بود. هر ریزش روزانه از بدنه‌ی دانشجویان طرفدار *سازمان چریک‌های فدایی* این تقابل را بیشتر می‌کرد و فاصله را عمیق‌تر.»^{۴۵}

در عبارت بالا ایرادی اگر متوجه و پراستاران باشد، استفاده از واژه‌ی «خط سه» است که در سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۵۵، دوره‌ی بررسی ابوالفضل محقق‌ی، رایج نبود و با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر زبان چپگراهای ایرانی افتاد. جز این، آنچه آمده، دقیق است. فرایند «ریزش از بدنه‌ی» دانشجویان هوادار *سازمان چریک‌های فدایی خلق* نه تنها در دانشگاه تبریز که در بسیاری از دانشگاه‌های ایران از آبان سال ۱۳۵۵ آغاز شد؛ هم‌زمان با انشعاب شماری از چریک‌های فدایی خلق به رهبری تورج حیدری بیگوند.^{۴۶} تردید در درستی مشی چریکی از سوی *بخش مارکسیست - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران*، به آن فرایند شتابی بخشید.^{۴۷} نیز آزاد شدن زندانیان سیاسی از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۶ که بسیاری‌شان مشی چریکی را رد کرده بودند. پس می‌بینیم که گفته‌ی ابوالفضل محقق‌ی نه دستخوش تناقض درونی‌ست و نه در تضاد با واقعیت بیرونی!

شیدا نبوی اما بر این باور نیست که از پی‌آیندهای ضربه‌ی ۸ تیر ۱۳۵۵ یکی هم پیدایش تردید در درستی مشی مسلحانه بود در میان پاره‌هایی از دانشجویان و روشنفکران ایران. او رد مشی چریکی را نیز از دید تنگ خود می‌نگرد و زمینه‌ساز بزرگ آن را "اکثریت" می‌پندارد. هم از این روست که با سبک و سیاق همیشگی خود و بدون هیچ مشکل و محذور اخلاقی، پاره‌های جدا از هم صفحه‌های ۴۵۹ و ۴۶۰ *راهی دیگر* را به هم می‌دوزد و با دست‌آویز قرار دادن اشتباه و پراستاران درباره‌ی نام پیکار، می‌نویسد: «باید توجه داشت که "ماجرای آنها که از فدایی به آن پیکار پیوسته بودند" در بعد از انقلاب اتفاق افتاد.» به این ترتیب است که شیدا نبوی یکی

دیگر از داده‌ی مهم تاریخ این دوره را وارونه جلوه می‌دهد و آن لحظه‌ی تاریخی سربرآوردن جرگه‌ها و جریان‌های مخالف مشی چریکی در دانشگاه‌هاست؛ چه توده‌ای‌ها و چه آن‌ها که دیرتر خط سه نامیده شدند. اینهمه اما سبب نشد که با خیزش مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ و سرکوب خونین آن به دست ارتش شاه، **چریک‌های فدایی خلق** به اعتبار چندین سال پیکار انقلابی و جانفشانی، جای شایسته‌ی خود را میان مردم نیابند و «دور، دور طرفداران مبارزه‌ی مسلحانه...» نشود. شهادت ابوالفضل محقق‌ی در این زمینه نیز بازگفتنی‌ست:

«این حال و هوای آن روز تبریز و برخورد مردم با دانشجویان بود. بعد از سرکوب خونین تظاهرات ۲۹ بهمن، چهل‌ها تداوم یافت. دیگر دانشگاه در تظاهرات دائمی و جنگ و گریز بود... اکثر دانشجویان به مبارزه کشیده شده بودند. بحث و جدل تئوریک فروکش کرده بود. جریان انقلاب و حضور روزانه‌ی مردم... جایی برای بحث نمی‌گذاشت. دور دور ما بود. دور طرفداران مبارزه‌ی مسلحانه. در همه جا دانشجویان حضور داشتند.»^{۴۸}

نکته‌ی آخر شیدا نبوی درباره‌ی "گزارش‌های تبریز" نیز جای بسی درنگ دارد. آورده است:

«جالب اینجاست که پرندۀ خیال نویسنده این مطلب نه تنها حتی فرم و شکل جعبه دو صفر پایگاه‌های مخفی سازمان را توضیح می‌دهد. که البته نمی‌دانیم مربوط به کدام کشور است. بلکه حتا می‌دانسته است که نام پخش‌کنندگان اعلامیه‌ها در این جعبه‌ها نگهداری می‌شده است (ص. ۴۵۵).»^{۴۹}

به دیگر سخن می‌گوید آنچه ابوالفضل محقق‌ی درباره‌ی جعبه‌های دو صفر پایگاه‌های مخفی نوشته واقعیت ندارد و خیال‌پردازی‌ست. گفته بودیم که شیدا نبوی گروه تبریز را به رسمیت نمی‌شناسد و آن‌ها را چریک فدایی واقعی به حساب نمی‌آورد. پس طبیعی‌ست زیسته‌های محقق‌ی را نیز پاره‌ای از واقعیت بود و باش *چریک‌های فدایی خلق* نشمارد و خیال‌پردازی وی انگارد. خیالی که مرز و محدوده‌ی جغرافیایی ندارد و حتا دانسته نیست «مربوط به کدام کشور است.»!!! ابوالفضل محقق‌ی از چندوچون زندگی و کار در خانه‌ی تیمی سخن می‌گوید و از هسته‌های دانشجویی، از شیوه‌ی پخش اعلامیه‌ها از راه دبه‌های جاسازی در خارج از شهر و تدبیری که برای امنیت و ناشناس ماندن پخش‌کنندگان آن‌ها به کار بسته می‌شد:

«اسامی دارندگان دبه نیز جزو نام‌های سری بود و در جعبه‌های دو صفر تیم‌های مخفی نگهداری می‌شد. جعبه‌ی دو صفر، جعبه‌ی ساخته شده از حلبی ضخیم شیروانی بود که مانند جعبه‌ی فوتبال دستی قسمت بالای آن به تناسب بزرگی و کوچکی جعبه، شماری میله‌ی نازک آهنی قرار می‌گرفت که اسناد مهم، کروکی‌های محل، شماره‌ی تلفن‌ها و اسامی افراد و گاه جزواتی که خواندن‌شان در دستور نبود توسط گیره‌های آهنی از آن میله‌ها آویزان می‌شدند. در قسمت پائین جعبه یک کوکتل مولوتف دست‌ساز قرار داشت که در صورت لو رفتن خانه‌ی تیمی و حمله به آن این جعبه باید توسط کوکتل مولوتف به آتش کشیده می‌شد...»^{۵۰}

شرح ابوالفضل محقق‌ی از جعبه‌ی دو صفر خانه‌ی تیمی که در آن می‌زیسته، با آنچه ناهید قاجار نوشته، در جوهر یکی‌ست. اما شیدا نبوی شکل جعبه‌ی دو صفر خانه‌ی تیمی تبریز را بهانه قرار می‌دهد تا کل روایت ابوالفضل محقق‌ی را بی‌اعتبار سازد. در روایت ناهید قاجار آمده است:

«در گوشه‌ای از اتاق کار اسناد طبقه‌بندی شده در جعبه‌ای فلزی قرار داشت؛ با یک بمب آتش‌زا تا هنگام درگیری و فرار حتماً سوزانده شوند...»^{۵۱}

«... اسناد "دو صفر" مربوط به کلیه‌ی امکانات و اطلاعات سازمان بود؛ مانند پزشک‌های مورد اعتماد سازمان که حاضر به مداوای اضطراری چریک‌ها بودند؛ مؤسسات و یا افراد مشخصی که وسایل پزشکی مانند خمیر دندان‌سازی (برای درست کردن مهر جعلی) در اختیار سازمان قرار می‌دادند و یا کسانی که خانه یا ماشین شخصی، وسایل چاپ و تکثیر به ویژه کمک مالی برای سازمان

می‌فرستادند. قرارهای زنده‌ای که با لو رفتن آن‌ها جان افراد یا امکانات و یا منابع سازمان در خطر قرار می‌گرفت، اسناد دو صفر محسوب می‌شدند.^{۵۲}

۱۱- نمونه‌های جالب ویراستاری

فصل پیشاپایانی مرور شیدا نبوی بر *راهی دیگر* عنوان «نمونه‌های جالب ویراستاری» را بر خود دارد! این فصل را باید چکیده‌ی اخلاق روشن‌فکری و بن‌مایه‌ی الگوی رفتاری شیدا نبوی با «دیگری» یا به زبان فارسی امروزی ما «غیر خودی» دانست. در این فصل، نبوی از طبقه‌بندی اشتباه‌ها و «گناه‌ها» دوری می‌گزیند، هرگونه نارسایی را (از تاپیی گرفته تا توضیحی) در یک کاسه می‌ریزد، بر هیچ لغزشی چشم نمی‌پوشد و به بی‌رحمانه‌ترین و تحقیرآمیزترین شکل ممکن حریف را می‌کوبد. آغاز کلامش لحنی آشنا دارد:

«در زیر چند نمونه از اشتباهات فاحش موجود در متن را ذکر می‌کنم با قید این که اینها فقط نمونه‌ی خروار است. وگرنه سراسر کتاب پُر است از این اشتباهات و نادیده‌گرفتنها و بی‌دقتیها که اصلاح آن، اگر ویراستاران کار خود را جدی گرفته بودند، میسر بوده است...»^{۵۳}

نخستین "اشتباه فاحش" ویراستاران غیر جدی *راهی دیگر* را باید خواند و آگاه شد که:

«... مبارزه مسلحانه، بطور عملی، از بهمن سال ۱۳۴۹ شروع شد. سالهای اول دهه ۴۰ هنوز چریکها در میدان نبودند!»

اشتباه فاحش؟! شگفتا! شیدا نبوی چه می‌گوید و با که می‌گوید؟ «مبارزه‌ی مسلحانه به‌طور عملی از بهمن ۴۹ شروع می‌شود». مانده‌ام چرا صورت‌بندی «مبارزه‌ی مسلحانه به‌طور عملی» را پیش کشیده است؟! معنای کاربست این صورت‌بندی را می‌داند آیا؟ آگاه است آیا که بُن‌سخت سکه‌ی «مبارزه‌ی مسلحانه به‌طور عملی»، **بحث نظری مبارزه‌ی مسلحانه** نهفته است؟ آگاه است آیا که با کاربست این صورت‌بندی، ناآگاهی خود را نشان داده از بحث و فحص حاد نظری درباره‌ی **مبارزه‌ی مسلحانه** که از نیمه‌ی دوم دهه‌ی چهل خورشیدی بر همه‌ی محفل‌های سیاسی-روشنفکری شهرهای بزرگ کشور ما، سایه انداخته بود؟! آگاه است آیا که کاربست صورت‌بندی «مبارزه‌ی مسلحانه، به‌طور عملی» شیدا نبوی را در طیف چریک‌های "میلیتاریست" قرار می‌دهد که حمید اشرف آن‌ها را نکوهید و در آخرین شماره‌ی *نبرد خلق* ۷ آورد:

«هرگاه بی‌توجه به اصول و موازین تئوریک جنبش مسلحانه‌ی ایران دست به عمل زнім... آن وقت است که مضمون عملیات نظامی ما از مضمون مبارزات توده‌ها جدایی می‌گیرد و عملیات مسلحانه صرفاً جنبه‌ی اعتراضی یا صرفاً جنبه‌ی نظامی به خود گرفته و از محتوی سیاسی و توده‌ای تهی می‌گردد.»^{۵۴}

زینهار! به راستی آیا شیدا نبوی *بنیادها و سیر اندیشه‌ی چریک‌های فدایی* (۱۳۴۶-۱۳۵۷) را خوانده است که فرایند شکل‌گیری «اصول و موازین تئوریک جنبش مسلحانه» را می‌کاود؟! همان نوشته‌ی بلندی که به آن نمره‌ی "بسیار خوب" داده است!^{۵۵} اگر به راستی خوانده است آن را و نمره‌ی بسیار خوب مهرداد وهابی و ناصر مهاجر ره‌آورد آن خواندن باشد، چرا پیوسته می‌گوید «سال‌های اول دهه‌ی ۴۰ هنوز چریک‌ها در میدان نبودند!»^{۵۶} ۳۶ برگ آن نوشته‌ی ۹۴ برگی درباره‌ی دهه‌ی چهل است که دهه‌ی تدارک مبارزه‌ی مسحانه‌ی بود در ایران؛ دهه‌ی شکل‌گیری گروه جزئی-ظریفی، گروه مفتاحی-پویان-احمدزاده و شاخه‌ی تبریز چریک‌های آینده که بهروز دهقانی و علیرضا نابدل آن را رهبری می‌کردند! دهه‌ی چهل، دهه‌ی هم‌گرایی و همدلی هواداران مشی چریکی و یگانگی آن‌هایی‌ست که *چریک‌های فدایی خلق* را پدید آوردند. هم‌آواز با سرور علی‌محمدی می‌پرسم: «چگونه می‌توان از تحولات زندگی یک موجود اجتماعی سخن گفت، بی‌آنکه سری به دوران رشد و بالندگی اندیشه‌اش زد؟! چه سان می‌توان از بود و باش یک جنبش نوشت، اما از چگونگی پیدایش آن گذشت؟!»^{۵۶} شیدا نبوی با بیان اینکه در «سال‌های اول دهه‌ی ۴۰ هنوز چریک‌ها در میدان نبودند» و «مبارزه‌ی مسلحانه، به‌طور عملی، از بهمن سال ۱۳۴۹ شروع شد»، یک بار دیگر آگاهی اندک‌اش را نسبت به تاریخچه‌ی جنبش چریکی در ایران به نمایش می‌گذارد. گوشه‌ای از آن تاریخچه، دست یازیدن

هر سه جریان پدیدآورنده‌ی چریک‌های فدایی خلق است به چندین عمل چریکی، یا به قول شیدا نبوی «مبارزه‌ی مسلحانه به طور عملی»، پیش از سپاه‌کل. به مثل، عملیات مصادره‌ی سپرده‌های بانک تعاونی و توزیع شعبه‌ی کشتارگاه تهران در خرداد ۱۳۴۷، عملیات بانک ملی شعبه‌ی خیابان وزرا در شهریور ۱۳۴۹، عملیات مصادره‌ی سپرده‌های بانک ملی شعبه‌ی ونک در مهر ۱۳۴۹، یا کوشش برای تهیه اسلحه در آن سال‌ها.^{۵۷}

دومین "اشتباه فاحش" درباره‌ی عکس ناهید قاجار است. عکس در سال ۱۳۵۳ گرفته شده است؛ وقتی ناهید قاجار هنوز مخفی نشده بود و پلیس سیاسی هنوز به هویت وی پی نبرده بود. آگاهی پلیس و پخش عکس به سال ۱۳۵۴ است. سومین و چهارمین و پنجمین و ششمین "اشتباه فاحش" ویراستاران ناوارد و وظیفه‌نشناس را درمی‌نگریم که آمیزه‌ایست از اشتباهات تایپی و به‌هم‌ریخته شدن نمایه‌ی کتاب:

«نام فاطمه سعیدی (مادر شایگان) در زیرنویس ص. ۱۶۰ درست است ولی در ص. ۳۳۶ سعیده شایگان (مادر) فدایی نوشته شده است.

در فهرست اعلام، نام بهنام امیری دوان در ده مورد ذکر شده که فقط چهار مورد آن درست است. در این فهرست چهار مورد مربوط به بهزاد امیری دوان است. در چهار مورد صفحات مشترکی برای این دو نام آمده و در دو مورد اصلاً نامی از هیچیک از اینها نیست.

«این نوع بیدقتیها و اشتباهات در مواقعی مضحک هم می‌شود مثلاً:

«نام ناصر پاکدامن دو بار در فهرست اعلام آمده است: یکی در مراجعه به زیرنویس ص ۵۳۱ که درست است، و بار دیگر در ص ۶۵۵ که این‌گونه است: «پدرم کارمند راه آهن بود اما برای تأمین کمبود هزینه زندگی، در امیریه یک مغازه پیراهن دوزی به نام "پاکدامن" باز کرده بود...»

«نام شیدا نبوی (فاطمی) در فهرست اعلام چهار بار ذکر شده است: صص. ۱۸۱ و ۱۸۳ که درست است و در صص. ۶۹۲ و ۶۹۳، نقل روایت کیمیایی است درباره‌ی فیلم گوزنها و او در آنجا از شخصیت زن این فیلم به اسم فاطمی حرف می‌زند و این نام را دو بار ذکر می‌کند...»

«اصلاً این صفحه ۵۵۳ از نظر صحت و دقت فوق العاده است: زیرنویس شماره ۴۹ در این صفحه می‌گوید: «برای جزئیات بیشتر درباره... شیوه تدوین برنامه، رجوع کنید به مقاله در دست تهیه نگارنده و...»، چه مقاله‌ای؟ در کجا؟»^{۵۸}

از ردیف کردن این‌گونه "اشتباهات فاحش" که آشفته و شلخته پشت هم ردیف شده، دست می‌شویم. از موشکافی «نمونه‌های جالب ویراستاری» و فهرست عجیب و غریبی که شیدا نبوی برای کوبیدن و خراب کردن کتاب تهیه دیده نیز حذر می‌کنیم و از خواننده می‌خواهیم نوشته‌ی روشنگر بنفشه مسعودی را بخواند درباره‌ی گرفتاری‌های چاپ کتاب در خارج از کشور^{۵۹} که تنها ویژه‌ی کتاب‌های فارسی نیست. کافی‌ست اهل کتاب باشید و کتابخوان تا ببینید میزان اشتباهات تایپی و نمایه‌ای را در کتاب‌های انگلیسی، فرانسوی و... انتشاراتی‌های بزرگ و پُراعتبار اروپا و آمریکای شمالی. به این ترتیب مجال می‌یابیم تا به اشتباه‌هایی که خود کرده‌ایم بپردازیم (چه فاحش و چه نافاحش) و نیز به پاره‌ای از کژفهمی‌های شیدا نبوی. در پیشبرد این مهم از بازگفتن آنچه در پیش گفته شده، احتراز می‌جویم.

می‌گویند: «سال ۵۵ سال بازسازی تشکیلات سازمان بود و هنوز فرصتی برای سازماندهی هسته‌های مخفی و علنی در دانشگاه‌ها پیش نیامده بود، هسته‌هایی هم که بودند مستقل عمل می‌کردند.»

می‌گوییم: از زمستان ۱۳۵۵ «بازسازی تشکیلات سازمان» شکل‌های گوناگونی به خود گرفت، متناسب با امکانات موجود در مشهد، تهران و تبریز و قزوین. هسته‌های مخفی و علنی در دانشگاه‌ها مدت‌ها بود که مستقل عمل می‌کردند، از همان زمان که پیام دانشجو شماره‌ی (۲) پراکنده شد؛ از تیرماه ۱۳۵۵.

می‌گویند:

«در ص ۵۱۳ نوشته شده است، «یک روز پس از اعدام گل‌سرخ‌ی و دانشیان، شش چریک نیز در مقابل جوخه‌های آتش رژیم جان باختند». این «شش چریک» اعضای سازمان ابوذر مرکب از جوانان مسلمان نه‌اوند بودند که در سال ۱۳۵۲ اعدام شدند و هیچ ارتباطی هم با سازمان فدایی نداشتند. بازگویی یک واقعه خوبست، مهم است، اشکال در ابهام و ناروشنی آنست. باید توضیح داده می‌شد که این شش نفر وابسته به سازمان ابوذر و جریانی مذهبی بودند.»^{۶۰}

می‌گوییم: حق با شیدا نبوی‌ست. درست این بود که پس از نقل قول بلند افشین متین، در پانویس می‌نوشتیم که آن شش مبارزی که پس از اعدام زنده‌یادان خسرو گل‌سرخ‌ی و کرامت دانشیان به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند، از چریک‌های فدایی خلق نبودند و به گروهی اسلام‌گرا وابسته بودند.

می‌گویند:

«ص ۵۲۵، صحبت از فضای دانشگاه تهران و فعالیت نیروهای سیاسی در سال ۵۶ است و نقل بخشی از سخنان مهدی فتاپور: ... فضا آزاد بود. اعلامیه‌های سازمان می‌رسید [به محوطه دانشگاه]. کتابهای مخفی سازمان را می‌چیدند روی زمین، پتو می‌انداختند [برای جلوگیری از شناسایی توسط نیروهای امنیتی]، کنار دیوار به صورت یک صف کتابهای جزئی را می‌خواندند. جزوه تورج حیدری بیگوند [در رد مبارزه مسلحانه] را ورق ورق گذاشته بودند روی زمین. وسیع پخش می‌شد». روشن نیست آیا توضیحات بین دو قلاب [] از «نگارنده» است یا نه. چون در زیرنویس می‌گوید این حرف‌های فتاپور است در مصاحبه با نگارنده. آیا «نگارنده» آیا ویراستاران نمی‌دانند که پتوها را زیر کتابها می‌انداختند که در صورت آمدن پلیس براحتی جمع شود و نه برای جلوگیری از شناسایی! شناسایی کی؟ خریدار چطور می‌توانست کتاب مورد نظر خود را از زیر پتو پیدا کند؟»^{۶۱}

می‌گوییم: هر کلمه‌ای که میان [] گذاشته می‌شود معنایی جهان‌شمول یافته است. گفته‌های مهدی فتاپور نیز روشن است. نیز ذهنی‌گرایی و خیال‌پردازی‌های شیدا نبوی و یقین‌های بی‌پایه ایشان! گمان نمی‌رود صحنه‌ای را که درباره‌ی آن اظهار نظر کرده‌اند به چشم دیده باشند و یا حتا فضا را حس کرده باشند، ورنه از "خریدار کتاب" سخن نمی‌گفتند. پس مشاهدات یک شاهد عینی دیگر را می‌آوریم تا دیدی به نسبت واقعی پیدا کنند از کتاب‌خوانی دانشجویان مبارز در صحن دانشگاه در آن روزها.

«کتاب‌ها روی زمین در کنار دیوار برگ برگ شده بودند. روی دو کف پا نشسته و سرمان را لای زانو خم می‌کردیم و دو دست را پشت سر و گردن قلاب می‌کردیم تا عملاً شناسایی کتاب‌خوان‌ها ممکن نباشد و حتا گاهی نمی‌شد تشخیص داد که خواننده پسر است یا دختر. ساعت‌ها ده‌ها نفر در نور کم و خم شده روی دو پا و در سکون مطلق مشغول مطالعه بودند. طبعاً دلهره و هشیاری در مقابل جاسوسان ساواک و آمادگی در مقابل حمله‌ی احتمالی گارد همواره وجود داشت... گاه برای کسانی که از دور و در نور کم نگاه می‌کردند، به نظر می‌رسید تعداد زیادی کیسه و گونی در کنار دیوار چیده شده است.»^{۶۲}

می‌گویند: «بازگشت خمینی به کشور روز ۱۱ بهمن ۱۳۵۷ بود». (ص. ۵۴۸) یعنی تاریخی اینهمه مشخص و اینهمه معروف در انقلاب ایران، نمی‌تواند اصلاح و به ۱۲ بهمن تبدیل شود؟»

می‌گوییم: حق با شیدا نبوی‌ست. بازگشت خمینی به ایران در روز ۱۲ بهمن بود. اشتباهی‌ست ناشی از حواس پرتی که در لحظه‌هایی پیش می‌آید. نمی‌آید؟

می‌گویند: «کودکان شایگان، ناصر و ارژنگ، در درگیری خانه تهران نو در اردیبهشت ۱۳۵۵ جان باختند و نه طبق زیرنویس ص ۳۳۷ در کوی کن.»

می‌گوییم: در این مورد نیز حق با شیدا نبوی‌ست. این اشتباه‌مان را نیز بی‌تردید در چاپ دوم کتاب یادآور می‌شویم و می‌نویسیم که ارژنگ و ناصر (دانه و جوانه) در خانه‌ی تهران نو کشته شدند و به‌دست مزدوران ساواک. چه بسا اطلاعیه‌ی ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ سازمان چریک‌های

فدایی خلق ایران را در این باره دوباره چاپ کنیم؛ همان که در کتاب گریز ناگزیر آمده است و در پایان گفتگوی این نگارنده با مادر شایگان!^{۶۳}

می‌گویند:

«در مقاله «از مهرآباد جنوبی تا دانشکده فنی» از روزهای سرنوشت‌ساز انقلاب صحبت می‌شود و این که «... راهپیمایی ۲۱ بهمن برگزار شد... تصمیم بر تشویق هواداران به حضور در صحنه نبرد همافران گرفته شد. اما در همین ساعتها، چریکها برای اولین بار در جایی جز خانه‌های تیمی مستقر شدند. از ۱۹ بهمن دانشکده فنی دانشگاه تهران به ستاد سازمان تبدیل شد و بتدریج هواداران، اعضا و کادرهای آزادشده از زندان و نیز اعضای خانه‌های تیمی به آنجا نقل مکان کردند» (ص. ۵۵۱). و دو صفحه بعد: «... ۲۲ بهمن ۵۷... پس از غروب...» پس از اعلام بیطرفی ارتش و پس از این که «... شاپور بختیار از دفتر خود گریخت، کادرهای مستقر در دانشکده فنی از مجید عبدالرحیم‌پور می‌خواهند که به آنها بپیوندند...» (ص. ۵۵۳) خود مجید در ص ۲۵۵ می‌گوید صبح روز ۲۳ بهمن ستاد فنی تشکیل شد و «... صبح راهی اولین ستاد سیاسی علنی سازمان شدم...». او هم همانموقع مثل بقیه چریکها به آنجا رفته است. با این تناقضات و آشفته‌گوییها چه باید کرد؟ آیا واقعاً این وظیفه ویراستار نیست که نگذارد تاریخ را اینهمه مغشوش بنویسند؟^{۶۴}

می‌گوئیم: آنچه در بالا آمده است از دقت برخوردار نیست و مسئولیت این بی‌دقتی متوجه ویراستاران است. سبب (۱) خطای حافظه است و (۲) اشتباه تایپی. روایت دقیق و جامع را سیاوش رنجبر دائمی در چاپ دوم کتاب می‌آورد. در اینجا چکیده دقیق ماجرا را می‌آوریم: از ۱۹ بهمن ۱۳۵۷، دانشکده فنی دانشگاه تهران یکی از محل‌های قرار میان فدائیان می‌شود. در پس از ظهر روز ۲۲ بهمن مهدی فتاپور مسئول علنی سچفخا، همراه با مستوره احمدزاده، احمد بهکیش و مریم سلطوت بر آن می‌شوند که به دانشکده فنی بروند و در آنجا ستاد علنی سازمان چریک‌های فدایی خلق را برپا کنند. برخلاف تصور شیدا نبوی، اینکه مجید عبدالرحیم‌پور در صبح روز ۲۳ از این تصمیم باخبر شد و به ستاد علنی سازمان پا گذاشت، در تضاد و تناقض قرار نمی‌گیرد با آنچه رفت.

می‌گویند: «ص ۵۵۲ از شهادت قاسم سیادتی در «ساختمانهای رادیو تلویزیون جام‌جم» می‌گوید؛ در حالی که او در روز ۲۲ بهمن، در آخرین دقایق حیات رژیم شاهنشاهی و هنگام اعلام بی‌طرفی ارتش و در هنگامه تسخیر ساختمان رادیو ایران در میدان ارگ جان باخت.»

می‌گوییم: حق با شیدا نبویست و ویراستاران به راستی رنج برده‌اند از بی‌توجهی‌شان به این واقعیت بدیهی که رادیو آن زمان در میدان ارگ قرار داشت.

کل "اشتباه‌های فاحشی" را که شیدا نبوی در باره‌ی پیشاپایانی "مرور" خود بر راهی دیگر آورده است، بازگفتیم. البته فراموش نکرده‌ایم که «این‌ها فقط نمونه‌ی خروار است». با این حال بارها و بارها از خود پرسیده‌ایم آیا شیدا نبوی نمی‌توانست اشتباه‌های فاحش و نافاحش کار این ویراستاران را فهرست‌وار بنویسد و در اختیار آن‌ها و رسانه‌ها قرار دهد؟! حتا اگر ما را به شخص نمی‌شناخت، می‌توانست به کارهایی که تاکنون کرده‌ایم نگاهی بیندازد و ببیند راه و روش برخوردارمان را با کاستی‌ها و کژی‌های کاری که می‌کنیم. چنین رویکردی اگر داشت درمی‌یافت که همواره به پیشواز نقدهای جدی و جانانه شتافته‌ایم، ایرادهایی را که در خود یافته‌ایم به روی کاغذ آورده‌ایم، آنچه به ما گوشزد شده را با دقت و با حفظ امانت بازتابانده‌ایم و نگاه‌های سنجشگرانه را سر به سر چاپ کرده‌ایم در ویراست دوم کتاب‌ها مان. نمونه‌ی آخرش به زبان قانون است و «انتقاد از خود» در اشتباه نوشتن نام محمدمجید کیانزاد به جای کیومرث ایزدی و نیز بازتاباندن تمام و کمال نقد تند اصغر ایزدی و نیز رهنمون مهدی سامع درباره‌ی نکته‌هایی از آن کتاب.

شگفت آنکه در گرماگرم یکی از این با خود خلوت کردن‌ها بود و مکاشفه‌ها و پرسش‌های بی‌پاسخ نسبت به رفتار کسی که به اشتباه او را دوست خود می‌پنداشتم و اینکه چه کرده‌ام

که «نهد همیشه‌ام بر آتش جان»، یادداشتی دریافت کردم از علی ستاری، کهنه‌سرباز فدایی. چند بار آن را که درباره‌ی *تشکیلات زندان/ مردان/ فدایی‌ست خوانده‌ام*، نمی‌دانم. اما می‌دانم هم عرق بر پیشانی‌ام نشانند و هم مرهم بر زخم روح گذاشت. پیش از بازخوانی کل آن نوشته‌ی نقدآمیز، باید بگویم تا هم‌اینک علی ستاری را ندیده‌ام؛ تنها نام شریفش را شنیده بودم و چیزهایی از نیک سرشتی‌اش. در این چند هفته اما چند بار با او گفتگوی تلفنی داشته‌ام. چنین نوشته است:

«رفقای ارجمند

با احترام به تلاش‌های شما برای غبارزدایی از چهره‌ی فهرمانی‌ها و فداکاری‌های چند نسل از کمونیست‌های میهن‌مان در راه آزادی کارگران و زحمتکشان و تحقق شرایط تاریخی برای تأمین عدالت اجتماعی، با شرکت آنان در پیکارهای طبقاتی، و با ارزش‌گذاری به تلاش شما در ثبت این تجارب در حافظه‌ی تاریخی توده‌ها، تقاضا می‌کنم به نکات زیر توجه فرمایید.

در پاسخ سؤال رفیق عزیزم آقای [محمد] فارسی پیرامون اطلاع من از جاسازی‌ها در زندان‌هایی که من در آنجا به‌سر بردم، از جمله به جاسازی در بند چهار بالا اشاره کردم که مسئول آن، گرامی زنده‌یاد رفیق بهروز سلیمانی بود. روزی در تابستان ۱۳۵۳ رفیق بهروز جزوه‌ای در اختیار من گذاشت که ترجمه‌ای از مقاله‌ای از حزب کمونیست دومینیک درباره‌ی رفیق ارنستو چه‌گوارا بود. رفقای نویسندگی مقاله، فرمانده «چه» را نماد وحدت اندیشه، گفتار و کردار توصیف کرده بودند. متأسفانه صحبت من به نحوی انتقال داده شده یا به گونه‌ای به چاپ سپرده شده که تو گویی من از دو اثر، یکی از چه‌گوارا درباره‌ی خود و دیگری از حزب کمونیست دومینیک صحبت کرده‌ام. نکته‌ی دیگر اینکه من هرگز نگفتم که رفیق بهروز مسئول رفقا اصغر ایزدی و سیاوش شافعی در تشکیلات مخفی، طرفدار مشی رفیق مسعود احمدزاده بود. ما و رفقای دیگر از جمله گرامی زنده‌یاد رفیق دکتر ابراهیمزاده در ارتباط با هم از مشی رفیق مسعود دفاع می‌کردیم. در گفتگوهایی که با هم داشتیم رفیق شافعی عمدتاً در یادمانده‌هایش از رد *تئوری بقاء* یا *مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک* را بیان می‌کرد. رفیق اصغر و من که هر دو اثر را خوانده بودیم اگر نکته‌ی تکمیلی ضرورت داشت، طرح می‌کردیم.

ضمناً در بخش نمایه ذکر شده که نام من در صفحات ۷، ۲۶۷، ۴۰۰ و ۴۰۱ آورده شده است. صفحات صحیح عبارتند از ۴۰۰ و ۴۰۱.

با توجه به اینکه تلاش گرانقدر رفیق ناصر مهاجر و آقای دکتر اتابکی معطوف به انتقال تجارب مبارزاتی نسل‌های پیشین انقلابی به نسل‌های آتی است، انتقال صحیح اطلاعات اهمیتی صد چندان می‌یابد. با این امید که این دو جلد کتاب به چاپ‌های آتی برسد. تقاضا می‌کنم نکات مذکور را تصحیح فرمایید. با سپاس و احترام مجدد، علی ستاری»^{۶۵}

۱۲ - جمع‌بندی: بی‌برنامه بودن تهیه‌کنندگان!

اینکه شیدا نبوی چگونه به این جمع‌بندی رسیده که تهیه‌کنندگان کتاب بی‌برنامه بوده‌اند، به خودی خود جالب است و بیانگر بسیار چیزها درباره‌ی شیوه‌ی اندیشیدن ایشان. جالب است؛ چرا که دانسته نیست شیدا نبوی از کجا دریافته ویراستاران، برنامه‌ی کار نداشته‌اند؟ شیدا نبوی چه داده‌های مسلم و چه آگاهی‌های مشخصی برای رسیدن به این جمع‌بندی داشته است؟ به‌راستی آیا ممکن است دو ویراستار کارآزموده هفت سال روی کتابی کار کنند بدون داشتن هیچ طرح و برنامه‌ای؟! این داوری، یا دقیق‌تر بگوییم پیش‌داوری (پیش‌داوری‌ست، چه بر داده‌ای استوار نیست) جز خیال‌پردازی و برداشت شخصی، پایه‌ی علمی دیگری هم دارد آیا؟ عنصر عینی هم برای این استنتاج در کار بوده است، آیا؟ بدتر، یقین و قطعیتی‌ست که در این‌گونه داوری‌ها نهفته است. شیدا نبوی اگر اعتقادگرا نبود و اهل خردگرایی بود، جایی هم برای شک می‌گذاشت در برداشت‌های خود، و رها نمی‌کرد تیر تهمت به شتاب:

«اگر گردآوردنگان و ویراستاران برای کار خود برنامه‌ای داشتند و خود را به دست سرنوشت و انتخاب‌های سلیقه‌ای و نظری نمی‌سپردند و بهتر بگویم فقط «گردآورنده» نمی‌ماندند، می‌توانستند... به هدف خود برسند.»^{۶۶}

شیوه‌ی اندیشیدن و روش کار شیدا نبوی همین است که می‌بینیم: داوری در پی داوری، حکم‌های ناروای از پیش صادر شده‌ی بی‌پایه، محکومیت‌های کیفی و رهنمودهای آموزگارانه! باز باید از ایشان پرسید: از کجا و از چه راه دریافته‌اید که "گردآورندگان" خود را «به دست سرنوشت و انتخاب‌های سلیقه‌ای و نظری» دیگران سپرده‌اند؟ چگونه به این کشف بزرگ رسیده‌اید؟ بر پایه‌ی چه پژوهش و پرس‌وجویی سردرآوردید که این ویراستاران ناوارد و نااهل نسبت به موضوع، سرنوشت کتاب را خود تعیین کرده‌اند و آن را با «سلیقه و نظر سایرین» آراسته‌اند، پس مستحق آنند که «گردآورنده» خوانده شوند و نه چیزی بیش!

واقعیت این است که شیدا نبوی برای رسیدن به این جمع‌بندی‌ها، به داده نیاز ندارد! حرف این و آن و آه شرربار "مرغ خیال"، آن هم در غربت و انفسا، مشکل‌گشاست. شیدا نبوی نمی‌تواند نداند که یافته‌هایش با واقعیت *راهی* دیگر و ویراستاران آن کتاب، همخوانی ندارد. او این «گردآورندگان» را آنقدر می‌شناسد که بداند تنها با بازگونه ساختن واقعیت می‌تواند آن‌ها را آماج تیرهای زهرآگین خود سازد، از اعتبارشان بکاهد و بر اعتبار خود به عنوان یک چریک پیشین بیفزاید. چریک پیشین دگردیس شده‌ای که راه و رسم فدایی را چونان سرمایه‌ی سیاسی می‌نگرد و نه بخشی از میراث کل جنبش چپ ایران. از این رو نیز هست که می‌تواند به راحتی بنویسد:

«سئوال از گردآورندگان و ویراستاران این است که دلیل تهیه کتابی در ۷۴۳ صفحه (به اضافه ۲۰ صفحه پیوست) که بجز ۱۲۸ صفحه آن ربطی به هدف اعلام شده خودشان و عنوان انتخاب شده برای کتاب ندارد چیست؟ آیا الزامی در افزایش حجم بوده است؟ البته اگر کتاب نام دیگری و ادعای دیگری داشت، توضیح دیگری داشت و توقع شناخت از «زندگی روزمره» چریکها را ایجاد نمی‌کرد، برخورد دیگری را می‌طلبید. بررسی تأثیرات سیاهکل و جنبش فدایی بر ادبیات و هنر سینما و تئاتر و موسیقی، بر جامعه روشنفکری، بر دانشگاهها...، بررسی زندانهای زنان و مردان سیاسی در زمان شاه، بررسی کم و کیف عملیات نظامی سازمان فدایی، و تهیه فهرست انتشارات این سازمان به نوبه خود ارزشمند است و کارهای بیست بس مهم و الزامی. ولی آیا به‌واقع در زمینه اهداف اعلام شده می‌گنجد؟»^{۶۷}

آری می‌گنجد و به این پرسش نیز پاسخ خواهیم داد. پیش از آن اما باید از شیدا نبوی پرسید: بالاخره مشکل بنیادین *راهی* دیگر چیست؟ نداشتن برنامه است برای رسیدن به هدف؟ کدام هدف؟ پاسخ به مسئله‌ی بود و باش *سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران* در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۷؟ یا تحقق طرحی "دانشگاهی" و "علمی" در قالب برنامه‌ریزی‌های «نظام حاکم بر ایران» برای «تخظنه‌ی آن سازمان یگانه»؟ این تناقض‌ها و آشفته‌گویی‌ها، از دیگر پی‌آیندهای دگردیسی چریک پیشین است که بود و باش فدایی را همچون سرمایه‌ی سیاسی خود می‌نگرد و هم از این رو نمی‌داند با فراورده‌هایی از جنس *راهی* دیگر چه کند و چگونه با آن روبه‌رو شود. فراورده‌هایی که به یک معنا از "تاریخ‌نگاری‌های" حکومتی تهدیدآمیزترند؛ چه به نقد پدیده می‌پردازند و نه به نفی آن؛ چه کارنامه‌ی *چریک‌های فدایی خلق* را میراث مشترک همه‌ی کسان، جرگه‌ها و جریان‌هایی می‌دانند که برای دموکراسی، آزادی و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. از این روست که شیدا نبوی توانست در برابر هرآنچه در *تخظنه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق* انتشار یافت سکوت کند، اما از هیچ‌چیز برای بی‌اعتبار ساختن *راهی* دیگر فرونگذارد. به این سبب بود که نوشتیم:

«شیدا نبوی... تنها آن روایتی را از گذشته می‌خواهد، می‌پسندد و می‌ستاید که پاسدار تصویر آرمانی دیروز باشد و نیز در خدمت مصلحت‌های امروز. جز این، کار و کوشش راوی یا پژوهشگر سنجشگر آب به آسیاب دشمن ریختن قلمداد می‌شود؛ حتا اگر او پایبند به سوسیالیسم باشد و صمیمتش را نسبت به آزادی و داد، و زندگی و سرنوشت فرودستان نشان داده باشد. همین که پژوهشگری پروا

کند... ناولها و زخم‌هایی را که بر جسم و جان چپ روییده بنمایاند، ره‌آورد کارش هم‌سنگ روایت‌های اربابان قدرت جلوه داده می‌شود.^{۶۸}

و هم از این رو بود که نوشتیم الگوی تاریخ‌نویسی شیدا نویی‌ها، تاریخ‌نگاری استالینی‌ست. تاریخ‌نگاری‌ای که با نگارش تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) / اتحاد شوروی (دوره‌ی مختصر) آغاز شد؛^{۶۹} «تحت نظر هیئت تحریریه‌ی کمیسیون کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی» و «مصوب کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی سال ۱۹۳۸». هدف فوری آن کتاب، بی‌اعتبار کردن کتاب سه جلدی لئون تروتسکی بود: *تاریخ انقلاب روسیه*^{۷۰} که در سال ۱۹۳۳ و در تبعید وی انتشار یافت. اما منطق پیدایش آن "تاریخ‌نگاری" از بی‌اعتبار کردن اثر درخشان تروتسکی بسی فراتر می‌رفت. مسئله، چنگ انداختن بر همه‌ی میراث انقلابی بلشویزم بود؛ از سوی یکی از واپس‌مانده‌ترین بلشویک‌ها، یعنی ژوزف استالین، و بدین‌سان تاریخ‌نگاری‌ای پدید آمد که بنا بر مصلحت روز:

«رویدادها و شخصیت‌هایی را از تاریخ می‌زدود و رویدادها و شخصیت‌هایی را باز می‌آفرید... تاریخ در پیوستگی سیاست و ایدئولوژی جاری معنا می‌یافت... و این حزب کمونیست بود که چراغ راهنمای پژوهش‌های تاریخی را برمی‌افروخت. این خرد برتر بود که روایت درست رویدادها را تعیین می‌کرد و صراط مستقیم را نشان می‌داد.»^{۷۱}

اما پاسخ به پرسش‌های شیدا نویی:

۱) هدف اعلام شده‌ی راهی دیگر، به‌دست دادن بود و باش سازمان چریک‌های فدایی خلق بوده است. بود و باش نه به معنایی که شیدا نویی آن را می‌فهمد، بلکه در معنای گسترده‌ی کلمه، در معنای هستی‌شناسانه‌ی کلمه. با چنین فهمی از بود و باش است که در برگ دوم پیش‌گفتار نوشتیم:

«... جنبش چریکی در ایران، تأثیری چشمگیر بر فرآیند سیاسی‌ای گذاشت که به انقلاب ۱۳۵۷ انجامید. رویدادی که بررسی سنجش‌گرایانه‌ی آن، **بدون شناخت کلیت مبارزه‌ی مسلحانه‌ی سال‌های ۱۳۵۰** ناممکن است.»^{۷۲}

شیدا نویی در بازنویسی پیش‌گفتار ویراستاران و پیشبرد هدف خود، عبارت **بدون شناخت کلیت مبارزه‌ی مسلحانه** را قیچی می‌کند و به این ترتیب هدف اعلام شده‌ی دیگری برای راهی دیگر باز می‌آفریند. از این رهگذر تنها ۱۳۸ برگ از کتاب، جواز زیست و منطق هستی می‌یابد! برای تثبیت این نگاه کژوکوز هم تنها آن عبارت پیش‌گفته به دیار نیستی فرستاده نمی‌شود، بلکه عبارت کلیدی برگ سوم پیش‌گفتار نیز سر به نیست می‌شود. این عبارت:

«... کوشیدیم با گردآوری داده‌ها و کارگیری گزارش‌هایی از گفتار و کردار رهروان جنبش مسلحانه، روایت درست و دقیقی بازسازیم تا به فهم بهتر چندوچون جنبش چریکی و مناسبات آن با بود و باش کارگران و تهی‌دستان یاری رساند و تأثیر این جنبش را بر شعر، موسیقی، داستان، تئاتر و سینما و نقاشی دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی بنمایاند. بر این نکته نیز آگاهیم که این مجموعه کامل نیست و پاره‌هایی از زندگی اجتماعی متأثر از جنبش مسلحانه را در خود بازتاب نداده است؛ از جمله در ارائه‌ی روایتی با درون مایه‌ی ملی و قومی...»^{۷۳}

می‌بینیم چگونه به نکوهش ما برآمده‌اند، چگونه کین می‌ورزند و چگونه به بی‌اعتبار ساختن کتابی کمر می‌بندند که از سویی تخطئه‌ی چریک‌های فدایی‌ست و از سویی دیگر «ارزشمند است و کاری است بس مهم و الزامی». در این فضا آیا معنایی دارد این آموزه‌ی «ای. اچ. کار» که از جوانی در سر پرورانده‌ام و چراغ راهنمایی بود برای از میان برداشتن مرزهای تاریخ و جامعه‌شناسی در راهی دیگر؟

«اگر بنا بر آن باشد که جامعه‌شناسی به یک رشته‌ی پُربار پژوهش‌های علمی فراروید، می‌بایست چون تاریخ به رابطه‌ی میان خاص و عام بپردازد. بیش از این اما باید به پویایی رسد. تنها به جامعه‌های در حال سکون نیندیشد (چون چنین جامعه‌هایی وجود ندارند)، به دگردیسی‌ها و بالندگی‌های اجتماعی نیندیشد.

سرآخر به این بسنده می‌کنم که هرچه جامعه‌شناسی تاریخی‌تر شود و تاریخ جامعه‌شناختی‌تر، برای هر دو بهتر. بگذارید مرز میان این دو برای یک رفت و آمد آزاد، مرزی فراخ باشد.^{۷۴}

(۲) آیا الزامی در افزایش حجم بوده است؟ نخست بگویم آن ۲۰ صفحه‌ی پس از نمایه، متن کامل نبرد خلق شماره‌ی اول است که ابتدا به شکل نشریه‌ی داخلی *سجفخا* درآمد و به این سبب پیش‌تر در دسترس نبود. آن را سر به سر تایپ کردیم تا این عنصر مهم از شناسنامه‌ی *سجفخا* در اختیار همگان قرار گیرد. شیدا نبوی به زبان بی‌زبانی و با زیرکی می‌گوید که کتاب‌سازی کرده‌ایم. پرسش این است کدام نوشته‌ی این کتاب در زمینه‌ی هستی‌شناسی *سجفخا* نالازم بوده است و زیادی؟! از این مجال استفاده می‌کنم و به اتهام ناروای آقای مهدی استعدادی شاد می‌پردازم که نوشته‌اند: «پرسشی که پیش از این خانم شیدا نبوی آن را طرح کرده است اینکه نقش تیم ویراستار در این میانه چیست؟ معنای ضمنی سؤال این است که یک بودجه‌ی تعیین شده برای پژوهش دانشگاهی چقدر می‌تواند غیرجانبدار در گفته و بررسی روایتگر و ویراستاری عمل کند که می‌خواهد زندگانی یک سازمان مبارز و مخفی را شرح دهد و واضح سازد...»^{۷۵} خوانش آقای استعدادی شاد را از آنچه شیدا نبوی نوشته، درست نمی‌دانیم. گفته‌ی ایشان در نگاه ما، دست‌آویزی است برای طرح خیال‌های شخص آقای استعدادی شاد که سعید یوسف آن را نیک بررسی‌ده و بازشکافته.^{۷۶} در اینجا اما به آگاهی همگان می‌رسانیم *نشر نقطه* که این نگارنده نیز افتخار همکاری با آن را دارد، نهاد غیرانتفاعی ثبت شده‌ایست که حاضر نیست از هیچ نهاد دولتی یا شبه دولتی کوچکترین کمکی دریافت کند. از اصول *نشر نقطه*، یکی هم استقلال مالی و خودکفایی‌ست. *نشر نقطه*، با تکیه به یاری دوستان و دوستاران و همیاری رنگین‌کمانی از کنشگران آزادی‌خواه و چپ‌گرای فرهنگ دوست، بودجه‌ی خود را تأمین می‌کند. همکاری *نشر نقطه* با *پژوهشکده‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی* که نهادیست علمی، بی‌شرط و شروط بوده است. چون از آغاز بنا بود کتاب به دو زبان انگلیسی و فارسی انتشار یابد، جمع اولیه از تورج اتابکی پژوهشگر ارشد *پژوهشکده‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی* درخواست کرد بکوشد بخشی از هزینه‌ی برگردان نوشته‌ها را به زبان انگلیسی تأمین کند که این درخواست به همت او برآورده شد و ۳۰۰۰ یورو برای انجام این کار به حساب *نشر نقطه* واریز شد. همین و بس.

(۳) برخلاف نگاه سنتی، برداشت نامنصفانه و ارزیابی مغرضانه‌ی شیدا نبوی، راهی دیگر بر پایه‌ی طرحی اندیشیده شده و روشمند شکل گرفته است و ساختاری به هم پیوسته و انسجام یافته دارد. برای شناخت کلیت مبارزه‌ی *مسلمانان چریک‌های فدایی خلق*، از چگونگی شکل‌گیری *سجفخا* و سیر اندیشه‌های این سازمان مارکسیستی هوادار طبقه‌ی کارگر آغاز کرده است. سپس موقعیت طبقه‌ی کارگر ایران آن دوره را بررسی‌ده است و سیاست‌های کارگری آن سازمان را که قطب‌گرایی و دنباله‌روی از شوروی، چین و... را مردود می‌شمارد و استقلال سیاسی را ارزش می‌دانست (از این روست که از آغاز برنامه‌ریزی کتاب، نوشته‌ی حیدر تبریزی دستور روز بود). سپس‌تر خانه‌های تیمی چریک‌ها، چاپخانه‌ی مخفی آن‌ها و کم و کیف عملیات نظامی بازشناسانده شده است. آنگاه زنان و مردان فدایی را در زندان‌های شاه می‌یابیم و از چندوچون زندگی و مبارزه‌شان آگاه می‌شویم. (شیدا نبوی حتا این نکته را هم درنیافته که «بررسی زندان‌های زنان و مردان سیاسی در زمان شاه»^{۷۷} موضوع پژوهش راویان نبوده، بلکه کار و کنش جمعی فدائیان زندانی، کانون توجه بوده است که زندان را به "دانشگاه انقلاب" فرارویانند!) در پی این فصل، دانشگاه تبریز و جنبش دانشجویی خارج از کشور پدیدار می‌شود که از گردان‌های مهم جنبش ضد دیکتاتوری شاه بودند و از زمینه‌های کار هدفمند *چریک‌های فدایی خلق*. پیش از پرداختن به تأثیرگذاری جنبش چریکی بر نسل پسین و نور انداختن بر پهنه‌های گوناگون هنر (عکاسی، شعر، داستان، ترانه، تئاتر و سینما) گذار فدائیان از یک سازمان زیرزمینی به یک جریان علنی نمایانده می‌شود. راهی دیگر با کتاب‌شناسی *سجفخا* به پایان رسیده است.

شیدا نبوی شاید نداند پاره‌ی بزرگ داده‌ها و تحلیل‌هایی که در جستارهای راهی دیگر آمده، هرگز به این دقت و جامعیت در جایی ثبت نشده است. شیدا نبوی شاید نداند که جستارنویسان و راویان راهی دیگر از سرآمدان رشته و گستره‌ای بوده‌اند که درباره‌ی آن

نوشته‌اند؛ به‌ویژه در زمینه‌ی تأثیر جنبش چریکی بر هنر دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی. شیدا نبوی شاید نداند ارزش نوشتارهای *راهی دیگر* را برای تاریخ‌نگاری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دهه‌ی چهل و پنجاه ایران. می‌دانست اگر جایگاه این کار را در هستی‌شناسی *سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران*، چنین تنگ‌چشمانه مرور نمی‌کرد *راهی دیگر* را. تنگ‌چشمی تا آنجا که میان دوست و دشمن تفاوتی نگذاشت و جایگاه هر یک را روشن نساخت. می‌دانست اگر جایگاه این کار را، برای رسیدن به هدف که همانا بی‌اعتبار کردن *راهی دیگر* بوده است، هر وسیله‌ای را به کار نمی‌گرفت. اصالت روایت‌ها و جایگاه راویان را که دوستانش هستند (بودند) به رسمیت می‌شناخت؛ تقوا و حرمت دوستی را پاس می‌داشت که به قول سپسرون «اگر نعمتی از دوستی برتر باشد، همانا تقواست.»^{۷۸} بازتاب اجتماعی این‌گونه ناشکیبی‌ها و نابکاری‌ها و پیامدهای این رفتار ناروا را به دیده می‌گرفت و از بی‌ارج شدن هرچه بیشتر پژوهش‌های مستقل درباره‌ی چپ انقلابی دهه‌ی چهل و پنجاه ایران دل‌نگران می‌شد. نشد؛ چه در پی شناخت و بررسی سنجش‌گرایانه‌ی کارنامه‌ی *سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران* نیست و برنمودن توانایی‌ها و ناتوانی‌ها، کژی‌ها و راستی‌ها و نیرومندی‌ها و سستی‌های آن سازمان یگانه.

این زبان دل افسردگان است،

نه زبان پی نام خیزان

گوی در دل نگیرد کسش هیچ

ما که در این جهانیم سوزان،

حرف خود را بگیریم دنبال^{۷۹}

پانویس‌ها:

- ^۱ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۷
- ^۲ اصغر جیلو، *رمزگشایی از رویداد ۸ تیر*، بازخوانی جنبش فدائیان خلق، پیش‌گفته، صص ۲۴۷ تا ۳۰۲
- ^۳ مجید عبدالرحیم‌پور، *نگاهی به ساختار سازمان چریک‌های فدایی (۱۳۵۷-۱۳۵۵)*، *راهی دیگر* (دفتر نخست)، ص ۳۳۱
- ^۴ نبرد خلق، شماره ۶، پیش‌گفته، اردیبهشت ۱۳۵۴، ص ۱۰۹
- ^۵ حمید اشرف، *جمع‌بندی سه ساله*، ۱۳۵۴
- ^۶ مجید عبدالرحیم‌پور، *نگاهی به ساختار سازمان چریک‌های فدایی (۱۳۵۷-۱۳۵۵)*، پیش‌گفته، ص ۳۳۲
- ^۷ ناهید فاجار، *سازمان محبوب من*، پیش‌گفته، ص ۱۹۳
- ^۸ *یادداشت*، ۱۹ بهمن تئوریک شماره‌ی ۲، فروردین ۱۳۵۴
- ^۹ سیروس جاویدی و ناصر مهاجر در گفتگوی تلفنی با اصغر جیلو، ۷ فوریه ۲۰۱۹
- ^{۱۰} اصغر جیلو، نامه به نگارنده، ۱۲ فوریه ۲۰۱۹
- ^{۱۱} شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۹
- ^{۱۲} *پیام به چریک‌های فدایی خلق*، دنیا (نشریه‌ی تئوریک و سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران)، سال اول، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۵، آبان ۱۳۵۳، ص ۲
- ^{۱۳} مردم (ارگان کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران)، دوره‌ی ششم، شماره‌ی ۱۱۰، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۳
- ^{۱۴} *اعدام انقلابی عباس شهریاری*، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، ۱۳۵۴، صص ۷۱ تا ۷۲
- ^{۱۵} *اعدام انقلابی عباس شهریاری*، صص ۷۷ تا ۸۱
- ^{۱۶} پیشین، ص ۱۳۱؛ *نیز پیام به چریک‌های فدایی خلق*، دنیا، پیش‌گفته، ص ۲
- ^{۱۷} *اعدام انقلابی عباس شهریاری*، صص ۱۳۱ تا ۱۴۲
- ^{۱۸} شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۹
- ^{۱۹} پیشین
- ^{۲۰} پیشین

- ۳۱ رقیه دانشگری (فران)، *راهی به خانه‌ی دوست!*، نارنمای اخبار روز، ۲۸ بهمن ۱۳۹۷
<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=91611>
- ۳۲ مستوره احمدزاده در پاسخ به پرسش ناصر مهاجر، دوشنبه ۱۸ فوریه ۲۰۱۹
- ۳۳ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۱۰
- ۳۴ ناهید قاجار، *سازمان محبوب من*، پیش‌گفته، ص ۱۸۵
- ۳۵ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۱۰
- ۳۶ شناسه‌ی دقیق کتاب این است: خاطراتی از یک رفیق (یادداشت‌های چریک فدایی خلق رفیق شهید مرضیه احمدی‌اسکویی)، بی‌تاریخ، *انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق، رقصی*، ۱۵۳ صفحه.
- ۳۷ *نبرد خلق، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران*، شماره‌ی ۳، خرداد ۱۳۵۳، صص ۱۴ تا ۱۷
- ۳۸ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۱۱
- ۳۹ پیشین
- ۳۰ پیشین
- ۳۱ سرور علی‌محمدی، ما هیچ نمی‌دانستیم، گریز ناگزیز (جلد دوم)، پیش‌گفته، ص ۸۴۰؛ ابوالفضل محقق، *نخستین کنگره*، کار آنلاین، ۳۱ اوت ۲۰۱۷، <https://www.kar-online.com/node/13784>
- ۳۲ به مثل سایت عصرنو در سال ۱۳۸۱ ویژه‌نامه‌ای به مناسبت ۱۶ آذر منتشر کرد، زیرنام *گفت‌وگوهای دربارهی تجاری از تاریخ جنبش دانشجویی* که در آرشو این سایت موجود است و یا سلسله مقاله‌های ابوالفضل محقق *درباره‌ی دانشگاه تبریز - آن سال‌ها* که در مهر و آبان ۱۳۹۳ در سایت *اخبار روز* آمد. در زمینه‌ی جنبش دانشجویی در دانشگاه تبریز باید از نوشته‌ی حسین انور حقیقی هم یاد کنیم که در آرش شماره‌ی ۱۰۴، (اسفند ۱۳۸۸) انتشار یافت. به کتاب خواندنی عباس زندگی نیز اشاره شود: *تجربه‌ی فعالیت سیاسی در تشکل دانشجویان مبارز و نگاهی به جنبش دانشجویی دهه‌ی ۱۳۵۰*، انتشارات اندیشه و پیکار، ۱۳۹۰؛ و نیز به شیوا فرهمند، *در وبلاگ چه می‌دانم؟* چندین نوشته درباره‌ی دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) منتشر کرده است.
- <http://shivaf.blogspot.com/>
- ۳۳ اصغر جیلو، نامه به سیروس جاویدی و ناصر مهاجر، ۷ فوریه ۲۰۱۹
- ۳۴ سرور علی‌محمدی، *ما هیچ نمی‌دانستیم*، گریز ناگزیز (جلد دوم)، پیش‌گفته، از ص ۷۹۳ تا ۸۴۱
- ۳۵ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۱۱
- ۳۶ ابوالفضل محقق، *سجفخا در دانشگاه تبریز*، راهی دیگر، پیش‌گفته، ص ۴۶۰
- ۳۷ ابوالفضل محقق، پیشین، صص ۴۵۴ و ۴۵۵
- ۳۸ پیام دانشجو، شماره‌ی ۱، بی‌جا، آبان ۱۳۵۴، ص ۴۰
- ۳۹ پیشین، ص ۵۰ و ۵۱
- ۴۰ پیام دانشجو، شماره‌ی ۲، بی‌جا، بی‌تاریخ، تکثیر از محصلین و دانشجویان ایرانی، مرداد ۱۳۵۷، ص ۱۹
- ۴۱ پیام دانشجو، شماره‌ی ۳، پیشین
- ۴۲ بهمن ناصری، اسناد قیام تبریز (گزارش‌های درون تشکیلاتی اعضا و هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق - شاخه‌ی تبریز) نوامبر ۱۹۹۷، هانور - آلمان
- ۴۳ پیشین
- ۴۴ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، صص ۱۲ و ۱۱
- ۴۵ ابوالفضل محقق، *سجفخا در دانشگاه تبریز*، راهی دیگر (دفتر دوم)، ص ۴۸۹
- ۴۶ تورج حیدری بیگوند، تئوری «تبلیغ مسلحانه» انحراف از مارکسیسم لنینیسم، از انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸، *سخنی پیرامون ارثیه‌ی معنوی شهید تورج حیدری بیگوند*، ص ح
- ۴۷ حسین احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۸؛ نیز اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران، مهر ۱۳۵۷، ص ۲
- ۴۸ ابوالفضل محقق، *سجفخا در دانشگاه تبریز*، پیش‌گفته، ص ۴۶۲
- ۴۹ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۱۲
- ۵۰ ابوالفضل محقق، *سجفخا در دانشگاه تبریز*، پیش‌گفته، ص ۴۵۵
- ۵۱ ناهید قاجار، *سازمان محبوب من*، پیش‌گفته، ص ۱۶۹
- ۵۲ ناهید قاجار، پیشین، ص ۱۷۰
- ۵۳ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۱۲
- ۵۴ *نبرد خلق* (ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران)، شماره‌ی هفتم، خرداد ۱۳۵۵، بی‌جا، ص ۱۴
- ۵۵ شیدا نبوی، *راهی دیگر به کجا؟*، پیش‌گفته، ص ۴
- ۵۶ سرور علی‌محمدی، "راهی دیگر به کجا"، نارنمای عصر نو، ۱۲ دی ۱۳۹۷
<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=46162>
- ۵۷ حمید اشرف، جمع‌بندی سه ساله، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۵۷، صص ۶ و ۱۲؛ نیز، محمدمجید کیانزاد، *یادمانده‌ها*، به زبان قانون، بیژن جزنی و حسن ضیاءظریفی در دادگاه نظامی، ناصر مهاجر - مهرداد باباعلی،

- چاپ دوم، نشر نقطه، آلمان زمستان ۱۳۹۵، صص ۲۹۷ و ۲۹۸؛ و نیز نقی حمیدیان، اولین عمل مسلحانه گروه - بانک ملی شعبه‌ی ونک، سفر با بال‌های آرزو، آرش، سوئد، ۲۰۰۴، صص ۶۳ تا ۶۹
- ^{۵۸} شیدا نبوی، راهی دیگر به کجا؟، پیش‌گفته، صص ۱۳ و ۱۴
- ^{۵۹} بنفشه مسعودی، خانم شیدا نبوی! راه به واقعیت و انصاف است، تارنمای عصر نو، ۴ بهمن ۱۳۹۷ / ۲۴ ژانویه ۲۰۱۹
- ^{۶۰} شیدا نبوی، راهی دیگر به کجا؟، پیش‌گفته، ص ۱۳
- ^{۶۱} پیشین
- ^{۶۲} عباس زندی، تجربه‌ی فعالیت سیاسی در تشکل دانشجویان مبارز و نگاهی به جنبش دانشجویی دهه ۱۳۵۰، اندیشه و پیکار ۱۳۹۰، ص ۱۱
- ^{۶۳} یک تصمیم مبارزاتی، ناصر مهاجر در گفتگو با فاطمه سعیدی (شایگان)، گریز ناگزیر (جلد نخست)، ص ۵۴۵
- ^{۶۴} شیدا نبوی، راهی دیگر به کجا؟ پیش‌گفته، ص ۱۴
- ^{۶۵} علی ستاری، یادداشت به ناصر مهاجر، ۸ ژانویه ۲۰۱۹
- ^{۶۶} شیدا نبوی، راهی دیگر به کجا؟، پیش‌گفته، ص ۱۵
- ^{۶۷} پیشین، صص ۱۴ و ۱۵
- ^{۶۸} تورج اتابکی - ناصر مهاجر، تخریب و تخطئه تا کجا؟ در حاشیه‌ی شبهه نقدی بر کتاب راهی دیگر، تارنمای اخبار روز، ۵ بهمن ۱۳۹۷
- <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=91165>
- ^{۶۹} تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی (دوره‌ی مختصر)، ۱۹۳۸، مسکو، بازچاپ Verlag 20 Mai، مونیخ P.B. 801932
- ⁷⁰ Leon Trotsky, The History of Russian Revolution, in three volumes, 1932-33, London, Victor Gollancz Ltd.
- ^{۷۱} تورج اتابکی - ناصر مهاجر، تخریب و تخطئه تا کجا؟، پیش‌گفته
- ^{۷۲} راهی دیگر، پیش‌گفتار، ص ۲
- ^{۷۳} پیشین، صص ۳ و ۴
- ⁷⁴ Edward Hallet Carr, What is History, Vintage Books, Second, New York, 1961, p 84
- ^{۷۵} مهدی استعدادی شاد، وقتی سوال‌ها گم می‌شود، بخش نظرات آگوست گربه، نوشته‌ی سعید یوسف:
- <http://www.akhbar-rooz.com/ideas.jsp?essayId=91176>
- ^{۷۶} سعید یوسف، وقتی استعدادها شاد گم می‌شود، بخش نظرات همان نوشته
- ^{۷۷} شیدا نبوی، راهی دیگر به کجا؟، پیش‌گفته، ص ۱۸
- ^{۷۸} سسیرون، عیش پیری و راز دوستی، ترجمه‌ی محمد حجازی، بنگاه نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰، ص ۷
- ^{۷۹} افسانه، نیما یوشیج